



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

پيام آزادي

کتابخانه ایرانی شماره ۱۳۶۲
Iranische Bibliothek in Hannover
بوتان:

شماره ۲۴ آبان ۱۳۶۲

سالانه (۱۲ شماره)

ایران ۸۰۰ ریال
آمریکا ۱۰ دلار
اروپای غربی معادل ۲۲ مارک
سایر کشورها معادل ۱۰ دلار
تکمیه برای ۱۲ صفحه بدون هزینه
پستی معادل یک مارک

بازتاب سیاستهای جهانی در ایران

نگاهی به برنامه نزیه

وحدت و یکپارچگی ملی که در آستانه قیام بهمن ماه ۵۷ و دوران کوتاهی پس از آن میان مجموعه احاد جامعه به صورت بی سابقه ای در مبارزه مشترک توده های مردم علیه سلطنت پهلوی و برای کسب آزادی و استقلال به وجود آمده بود ، با جلوس ملایان بر اریکه قدرت و انحصارطلبی سردمداران رژیم تازه به دوران رسیده به زودی از دست رفت . یورش به شوراهای دهقانی ترکمن صحرا ، اعلام جهاد علیه مردم ستمدیده کردستان ، تعطیل مطبوعات آزاد ، سرکوب احزاب ، سازمانها و گروهها و شخصیتهای سیاسی و حتی جناحهایی از روحانیت و رهبران آن ، تار و پود وحدت عمیق ملی را که موجبات سقوط سلطنت را فراهم آورده بود و هنوز برای ساختن یک جامعه جدید رسالت داشت از هم گسست و جامعه را با بحران سیاسی مهلکی مواجه ساخت . این بحران که با اختناق بی سابقه ای توأم بود ، از یکسو پراکندگی و حتی تلاشی بسیاری از سازمانها را موجب شد و از سوی دیگر عملاً برای تمامی نیروهای اپوزیسیون راههای مبارزه مسالمت آمیز با رژیم را مسدود کرد . نبرد سهمگینی بر سر بود و نبود رژیم و تعیین سرنوشت جامعه آغاز شد که هنوز هم ادامه دارد .

بقیه در صفحه ۴

ساخته است .
شواهد این شکست و تغییر سیاست به وضوح در امریکای مرکزی و لبنان مستقیماً از طرف دولت امریکا و غیر مستقیم از طریق حکومتهای تحت سلطه امریکا در فیلیپین ، پاکستان و ترکیه و به صورت سرکوب بی رحمانه و منظم نیروهای مخالف و همچنین شدت یافتن نظامیگری دولتی در این کشورها ، جلوه گر شده است .
سیاست تهاجم امپریالیسم امریکا جنبه های همگیر و عمومی دارد چرا که برای دستیابی به هدف سرکوبی و تثبیت سلطه در مناطق تشنج ، ضروریست تا رقیب قدرتمند یعنی دولت شوروی و متحدان آنرا ، در حالت دفاعی فرو برده و مانع بهره گیری او از شرایط تشنج ناشی از دخالتهای نظامی گردد . موضوع استقرار موشکهای پرشینگ در اروپا اولین گام جهت طرح چنین سیاستی و گسترده ساختن و افزایش فشار بر روی حریف جهت راندن او بود . از بی این نخستین گام ، بهره گیری تبلیغاتی سیاسی وسیع از جنبش لیبستان ، وضعیت افغانستان و مسئله لبنان گامهای پیاپی دیگر در جهت تحقق این سیاست می باشند . نتیجه عملی چنین سیاستی مطرح شدن روزمره نیروهای نظامی امپریالیسم امریکا و متحدان

بقیه در صفحه ۲

اکنون دیگر به اندازه کافی شواهد عینی در تائید دور جدید سیاست تهاجمی امپریالیسم امریکا در دست است تا تردیدها در این مورد رنگ بیازد . تشنج در امریکای لاتین ، شمال افریقا ، فلپین و مهبتر از همه خاورمیانه و منطقه خلیج فارس ، بیش از تحمل اقتصاد بحران زده امریکا دوام یافته است . انخان سیاست فشار نظامی - سیاسی از سوی امریکا ، به امید دستیابی به اهدافش از طرق مسالمت آمیز در قبال مناطق تشنج و بحران ، در عمل منجر به شکست شده و امپریالیسم امریکا را وادار به استفاده گسترده تر و صریحتر از ابزار قدرت نظامی

اطلاعیه مسئول شورای ملی مقاومت

هموطنان عزیز

در مورد صیحات شورای ملی مقاومت و نحوه تلقی قانونی آن اعضا شورای ملی مقاومت اینجانب را موظف به یادآوری و تاکید بر نکات زیر نمودند :

۱- برحسب ماده ۲ اساسنامه شورای ملی مقاومت "این شورا تا تشکیل و اعلام آمادگی مجلس موسسان و قانونگذاری ملی ، موقتاً وظایف قانونگذاری و نظارت بر اداره امور کشور را برعهده دارد" و برحسب ماده "الحاقی ب" (۱) ذیل ماده ۱ فصل اول برنامه : "مجلس موسسان و قانونگذاری ملی حداکثر تا ۶ ماه پس از سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دولت موقت از طریق انتخابات آزاد ، با رای عمومی ، مستقیم ، مساوی و مخفی تشکیل خواهد شد"

۲- همچنین شورای ملی مقاومت حق وضع قانون اساسی نظام جمهوری آینده کشور را برحسب بند اول ماده ۳ برنامه خود در عهد مجلس موسسان و قانونگذاری ملی شناخته است .

۳- با اینهمه به منظور زدودن هرگونه شبهه ای پیرامون صیحات شورای ملی مقاومت در همین جا ماده واحده صوب شورا راجع به اعتبار کلیه صیحاتش در گذشته و حال و آینده را که به اتفاق آراء تصویب رسیده است به شرح زیر به استحضار می رسانم :

"هیچیک از صیحات شورای ملی مقاومت بخشی از قانون اساسی نظام جمهوری آینده کشور که توسط مجلس موسسان و قانونگذاری ملی تدوین خواهد شد ، تلقی نمی شود"

مسئول شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی

۱۷/ آبان / ۱۳۶۲

طرح شورای ملی مقاومت برای خودمختاری کردستان ایران

طرح در چارچوب برنامه شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران و وظایف برآمده از دولت موقت قابل اجراء است و مشخصاً بر اساس ماده ۳ وظایف برآمده از دولت موقت مبنی بر "پایان دادن به جنگ ضد خلقی علیه مردم کردستان با اعلان خودمختاری در چارچوب تمامیت ارضی ایران ، کوشش برای محور آثار این جنگ" تنظیم و تصویب شده و رهنمون عمل آینده دولت موقت در باره خودمختاری کردستان خواهد بود .

ترتیبات و نحوه اجرای طرح حاضر را دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران مشخص خواهد نمود . دولت موقت موظف است برای تحقق این طرح تلاشهای لازم را مبذول دارد .

۱- منطقه خود مختار ، تمامی کردستان ایران را شامل می گردد . قلمرو جغرافیائی این منطقه از طریق مراجعه به آراء عمومی مردم منطقه گردنشین کشور تعیین می شود .

۲- ارگان قانونگذاری در امور داخلی منطقه خود مختار شورای عالی کردستان است که نمایندگان آن از طریق انتخابات آزاد با رای عمومی ، مستقیم ، مساوی و مخفی

بقیه در صفحه ۱۰

نظر به اینکه مردم ایران با انقلاب خود "آزادی و استقلال" را به عنوان د و اصل عمومی و تفکیک ناپذیر مطرح کرده اند ،

نظر به اینکه شورای ملی مقاومت برانندازی رژیم خمینی و برقراری نظام سیاسی مبتنی بر اراده و حاکمیت مردم را وجهه همت خود قرار داده است ،

نظر به اینکه لازمه استقرار حکومت مبتنی بر اراده و حاکمیت مردم در ایران ، تأمین و تضمین هر چه بیشتر وسایل ، امکانات و طرق دخالت و مشارکت همه مردم در اخذ و اجرای تصمیمات است ،

نظر به اینکه دخالت و مشارکت مردم در اخذ و اجرای تصمیمات سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی شرط لازم تحقق دموکراسی در یک کشور است ،

شورای ملی مقاومت به منظور تأمین و تقویت هر چه بیشتر حاکمیت مردمی و تمامیت ارضی و یکپارچگی و وحدت ملی کشور و نظر به مبارزات عادلانه مردم کردستان برای تأمین دموکراسی در ایران و خودمختاری در کردستان و به منظور رفع ستم مضاعف از ملیت ستمزده کرد ، طرح حاضر را برای تأمین خودمختاری کردستان ایران اعلام می دارد . این

در کردستان چه میگذرد ۵ صفحه ۷

پیام مسئول شورای ملی مقاومت صفحه ۱۲

بازتاب سیاستهای جهانی در ایران

آن "ناتو" می‌باشد که دست آمریکا را برای نمایش قدرت نظامی در سطح جهانی بازنمی‌گرداند. نگاهی به سلسله مانورهای نظامی امپریالیسم آمریکا و ناتو قضیه را روشن می‌سازد.

اوت ۱۹۸۳، مانور نظامی گسترده در دریای کارائیب همراه با نیروهای متحد در امریکای مرکزی، ژوئن تا سپتامبر مانور مشترک نیروهای نظامی آمریکا و کشورهای همسایه در خلیج فارس، جداگانه اما زنجیروار، و آخرین این مانورها با نیروهای عمان در جنوب تنگه هرمز در ۱۰ سپتامبر بود. پس از جنگ جهانی دوم و برای سومین بار از سال ۱۹۷۹ تاکنون، نیروهای نظامی ژاپن همراه با نیروهای نظامی آمریکا از طریق پایگاه "اوکیناوا" دست به یک مانور نظامی گسترده دریایی - هوایی در ۲۵ سپتامبر می‌زنند. البته انگیزه ژاپن در ورود به عرصه نظامی پس از ۳۸ سال حقارت شکست (ناشی از عقب ماندگی تکنولوژیستیک) و قدرت گیری شگرف اقتصادی و تکنولوژیک، کاملاً روشن و بدون ابهام است، لکن چنین مانوری برای دولت شوروی بسیار هشدار دهنده و تحریک آمیز است. لذا در ماههای قبل از انجام مانور دولت شوروی به طرق مختلف ناراضی خویش را از حرکت نظامی ژاپن علنی ساخت و حتی بطور تلویحی از تهدید ژاپن نیز ابائی به خود راه نداد. تا آنجا که مقامات ژاپنی صراحتاً چنین تهدید هائیکسی را پاسخ دادند. بیان اینکه "ژاپن در قبال تهدید نظامی همسایگان قدرتمند رزمناو غرق ناشدنی خواهد بود" و درخواست ژاپن مبنی بر برچیده شدن سلاحهای اتمی شوروی از شبه جزیره کامچاتکا، بهیچگونه عزم جزم ژاپن در پی گیری سیاست نظامی اش می‌باشد. سرنگون سازی هوا - پیمای مسافری کره جنوبی توسط جنگنده های شوروی در جنب جزیره ساخالین درست در روزهای تدارک مانور ماه سپتامبر دریای ژاپن، هشدار جدی به آمریکا از سوی رقیب و نشانگر احساس خطر از سوی دولت شوروی بود.

بهرحال مانورهای نظامی آمریکا و متحدانش چه در چارچوب ناتو و چه در چارچوب پیمانهای منطقه ای کماکان ادامه دارد. هم اکنون مانور ۲۵ هزار نفره ناتو که منطقه شمال ایتالیا تا ترکیه را دربر می‌گیرد و از هفدهم سپتامبر آغاز شده و تا ۱۵ اکتبر ادامه خواهد یافت در جریان است و در ماه اکتبر مانور صحرایی نیروهای نظامی شورای همکاریهای خلیج فارس اجرا در خواهد آمد. چنین سیاستی و عکس العمل های رقیب قدرتمند اولیسن نتایج خود را به بار آورده و در اوائل سپتامبر سنای آمریکا بودجه نظامی ۱۸۸ میلیارد دلاری دولت ریگان را به تصویب می‌رساند. تمدید مأموریت نیروهای امریکائی در لبنان و فروکش کردن اعتراضات مجلس نمایندگان آمریکا نسبت به دخالتهای نظامی دولت ریگان در امریکای مرکزی از ثمرات دیگر این سیاست می‌باشد. ضمناً در ایسمن محاسبات مقوله در پیش بودن انتخابات در آمریکا را نیز نمی‌توان نادیده گرفت.

خلیج فارس و سیاست تهاجم

از حادث ترین مناطق بحران در چند سال اخیر خاور میانه و در مرکز آن لبنان، افغانستان و ایران بوده است. تشنج دائم در ایران و افغانستان از دیدگاه امپریالیسم در رابطه با خلیج فارس و امنیت این منطقه، قابل ارزیابی می‌باشد.

فروپاشیدن نظم مستعشاهی و روی کار آمدن رژیم خمینی در کیر شدن جنگ میان ایران و عراق و تدوم فرسایشی آن

تنها در یک صورت برای آمریکا قابل تحمل بود یعنی هنگامی که ثبات و تعادل منطقه از دست نرفته و در آینده نزدیک چشم انداز ثبات مطلوب در ایران به چشم می‌خورد. از ابتدا سیاست آمریکا در قبال رژیم خمینی امید بستن به استحاله درونی رژیم جمهوری اسلامی بود، حتی پس از تشنج ناشی از گروگان گیری نیز این سیاست تدوم داشت. در طول چهار سال آمریکا تمامی راههای ممکن جهت بشر رساندن استحاله مورد نظر را به محک تجربه گذاشت و سرانجام پس از حساس شدن شرایط جهانی، تشدید فشار بر اقتصاد و سیاست غرب عموماً و مسری شدن تشنج ساطلعه از رژیم خمینی خصوصاً، تغییر سیاست در قبال رژیم خمینی را پیشه کرد. امپریالیسم آمریکا به خوبی می‌داند که ناآرامی و تشنج در کشورهای تحت سلطه اش در منطقه خاور میانه و جهان، از این پس دیگر منجر به روی کار آمدن رژیم‌هایی از نوع رژیم خمینی نخواهد شد، چرا که رژیم خمینی در مدت کوتاهی آنچنان بی‌آبرویی آینده کرده است که در افکار عمومی جهانیان و توده های مردم منطقه نمی‌تواند الگوی حکومتی باشد. وحشت امریکا از اینست که تدوم تشنج و رشد مبارزات توده های تحت ستم منتهی به قدرت گیری جنبش های استقلال طلبانه و آزاد خواهانه گردد. در امریکای لاتین و افریقا نشان داده شد که دولت شوروی امکان بیشتری برای بهره گیری از اینگونه جنبش ها را دراست. بدین ترتیب پیشگیری از تدوم طولانی تشنج در حیات سیاسی - اجتماعی کشورهای تحت سلطه فوری ترین مشکل پیش پای امپریالیسم آمریکا است.

از آنجائی که در زمینه بحران عمیق اقتصادی دهها اخیر، کانون های تشنج مرتباً در حال رشد می‌باشند لذا امپریالیسم آمریکا جهت پاسخگویی به آن چاره ای جز اتخاذ راهحلی همگرو جهانی ندارد. در سطح عمومی باید از بهره برداری بلوک شرق جلوگیری و در چنین فرصتی اقدام به حل قطعی مشکلات در کانون های تشنج نماید، حتی به قیمت دخالتهای نظامی منطقی. اینست مفهوم و معنی تحركات شش ماهه اخیر دولت مردان و نیروهای نظامی آمریکا.

بخشی از راه حل عمومی امپریالیسم آمریکا، منطقه خلیج فارس و کانون تشنج آن ایران را در برمی‌گیرد. مشکل آمریکا برای حل قطعی مسئله رژیم خمینی کمبود آلترناتیو جانشین بالفعل است. گذشته از این مقابله با رژیم خمینی با مشکلاتی چون جنگ با عراق و امنیت خلیج فارس در هم آمیختگی یافته و هر راه حلی باید قادر به پاسخگویی به تمامی این مسائل باشد. از شواهد امر اینگونه پیداست که سناریوی امپریالیسم آمریکا برای حل مسئله ایران بر مبنای همان ارزیابی های قدیمی جرج بال استوار است. تقویت نظامی - سیاسی متحدان در منطقه خلیج فارس و جلوگیری از گسترش تشنج ساطلعه از رژیم خمینی، افزایش فشار نظامی - امنیتی بر رژیم خمینی و وارد ساختن این رژیم به نشان دادن عکس العمل های حاد و غیر معقول تا از این طریق دستاویز نیابندگی برای اجرای سناریوی مربوط به دست آید. به خطر افتادن مناقع اقتصادی جهان غرب در خلیج فارس و تهدید علنی و رسمی رژیم خمینی به بستن تنگه هرمز جنبش زمینهای را به راحتی فراهم می‌سازد. تهدید رژیم خمینی به بستن تنگه هرمز برای اولین بار (در مرداد ماه) توسط رفسنجانی با عکس العمل سریع، رسمی و حاد دولت ریگان مواجهه شد. پس از آن دولت آمریکا به اقدامات عملی از نظر آماد سازی صحنه پرداخته و دیگر ضرورتی جهت پاسخگویی دوباره به تهدید های بعدی ندیده است.

در سال ۷۷-۱۹۷۶ ارزیابی جرج بال در مورد خطرات پس از سرنگونی رژیم شاه عبارت بود از خطرات جنبش های خود مختاری طلب در کردستان، آذربایجان، خوزستان و بلوچستان و همچنین خطر قدرت گیری نیروهای رادیکال سیاسی - نظامی، و به خطر افتادن امنیت خلیج فارس از دیدگاه منافع غرب. البته رژیم خمینی در سرکوبی جنبشهای خود مختاری طلب و نیروهای انقلابی و ترقی خواه هیچگونه کوتاهی نکرد، اما علیرغم بی سابقه بودن درجه و شدت سرکوب در مقایسه با تاریخ گذشته ایران، رژیم خمینی نه تنها موفق به نابود سازی مقاومت نشد، بلکه در تثبیت رژیم خویش نیز کماکان پس از ه سال "حاکمیت" کوچکترین موفقیتی کسب نکرد است. گذشته از این رژیم خمینی در عمل نشان داد است که ماهیتا "رژیمی تشنج زا" بوده و خود عاملی جهت بی ثباتی منطقه و تهدید امنیت خلیج فارس می‌باشد. تلاشهای سیاست غرب جهت بشر رساندن استحاله مطلوب رژیم خمینی نیز تاکنون هیچگونه نتیجه عملی به بار نیاورده است. لذا سناریوی آمریکا در ایران باید "اولاً" مشکل نیروی جانشین خمینی را حل نماید، ثانیاً" مسئله جنگ ایران و عراق را به نفع حفظ تعادل در منطقه فیصله دهد و ثالثاً" ابزارهای سرکوب ساخته شده توسط رژیم خمینی را تا آنجا که ممکن باشد سالم نگاه دارد.

پس از عقب نشینی تاکتیکی نیروهای مسلح مقاومت در فاز دوم، میان نیروهای پوزسیون و پوزسیون تعادلی برزخی برقرار شده است. از سوی دیگر، پس از عقب نشینی نیروهای عراق به پشت مرزهای بین المللی و شکست های پایایی از عملیات رمضان تا والفجر، در عرصه جنگ ایران و عراق نیز تعادل برزخی دیگری برقرار شده است که هیچ یک از طرفین قادر به درهم شکستن این تعادل از طریق نظامی نیست. موقعیت امنیتی خلیج فارس نیز به همین وضعیت تعادل برزخی دچار آمده است. امپریالیسم آمریکا نگران آن است که اگر "تعادل برزخی" موجود از طریق ابتکارات سیاست بین المللی برهم نخورد در اثر تحول در شرایط جنگ ایران و عراق، مرگ خمینی یا تهاجم نیروهای مقاومت اتفاق خواهد افتاد، و در این صورت اوغافلگیر خواهد شد.

در کوتاه مدت، بسته شدن تنگه هرمز فشار اقتصادی را، بیش از هر نقطه دیگر جهان، در ایران به حد انفجار افزایش خواهد داد و مهمتر از آن تشنج روان اجتماعی ناشی از این عمل سریعاً باعث برهم خوردن تعادل برزخی "موجود میان مردم ناراضی و مخالف با رژیم خمینی گشته و زمینه جنگ داخلی فراهم می‌شود. بر هم خوردن این تعادل برزخی به سرعت نیروهای اجتماعی خفته را رها ساخته و رژیم از هر سو ناچار به درگیری حاد با حرکت های اجتماعی خواهد شد. روشن است که یک جنگ داخلی کوتاه مدت که قابل سرایت به سایر کشور های منطقه نباشد، نه مطلوبترین بلکه تنها راهیابیماننده جهت حل قطعی مسئله ایران برای امپریالیسم امریکا است. در چنین شرایطی امپریالیسم آمریکا فرصتی می‌یابد که "اولاً" با حمایت سیاسی - نظامی از نیروهای بومی ذخیره خود، در عرصه عمل (و نه تبلیغات صرف) آلترناتیو خویش را برای جانشینی رژیم خمینی مادیت بخشیده و عمدت ترین نقصان در قبال حل قطعی مسئله ایران رارفع نماید. ثانیاً" از طریق انشقاقات و ائتلافات درگرویدار جنگ داخلی بخشهایی از ابزارهای سرکوب رژیم خمینی را به سمت آلترناتیو خویش جلب نماید (به بهانه" مقابله بقیه در صفحه بعد

بازتاب سیاستهای جهانی در ایران

با دشمن خطرناک تر). ثالثاً مسئله جنگ با عراق بسا درگیر شدن جنگ داخلی عملاً مسکوت خواهد ماند و حل نهائی آن (صلح مطلوب برای حفظ تعادل منطقه) به استقرار رژیم سیاسی جدید موقوف می‌گردد. (یکی دیگر از دلایل قدرت نهائی بیش از حد نیروهای نظامی آمریکا در منطقه شاید هشداری به رژیم عراق است که فکر بهره‌گیری از شرایط جنگ داخلی در ایران را از سر بیرون راند).

در ۱۹ سپتامبر نشریه واشنگتن پست به درج مقاله‌ای مبادرت ورزید که در آن به خبر "اشتغال کاخ سفید به تهیه طرح صلحی برای پایان بخشیدن به جنگ بی‌سوده ایران و عراق که امنیت خلیج فارس را به خطر انداخته" اشاره می‌رود و مسلماً چنین اطلاعی بدون ارتباط بسا گسترش و تقویت حجم تبلیغات دارو دسته های مسورد ایت آمریکا نمی‌تواند باشد.

سرریل‌های عملیاتی نیروهای بومی مورد حمایت امپریالیسم آمریکا:

آذربایجان: این منطقه با ترکیه که یکی از اعضای پیمان ناتوست هم مرز می‌باشد. مرزهای ایران و ترکیه در تمامی طول سال اخیر برای رژیم قابل کنترل نبوده و اکنون نیز نمی‌باشد. جنوب آذربایجان عربی منطقه نفوذ نیروهای آزاد یخواه و خود مختاری طلب کرد می‌باشد. همچنین در قبال تشنجات سیاسی، آذربایجان از همان ابتدای قدرت‌گیری رژیم خمینی تاکنون حساسیت بسیاری از خود نشان داده است. گذشته از اینها راه آهن و راه‌های زمینی ترکیه - ایران که تماماً در این منطقه قرار دارند از سال ۶۰ تاکنون بار ۲۰٪ کل واردات رژیم خمینی را متحمل شده است. اینست که با در نظر گرفتن تمامی شرایط فوق، ورود نیروهای بومی مورد حمایت آمریکا به آذربایجان در شرایط بهم خوردگی "تعادل برزخی موجود" نه تنها می‌تواند تنگنای جدیدی برای رژیم خمینی ایجاد کند، بلکه سرریعا باعث جذب نیروهای ناراضی و بیجان آمده از رژیم خمینی خواهد شد.

شاید به همین دلیل است که بازید شهریور ماه خاندنای آذربایجان عمدتاً نظامی بود و ایشان به برقراری جلسات پیاپی با فرماندهان مختلف نیروهای مسلح و یازید از یادگان ها و پایگاه‌های نظامی پرداخت و لاغیر. مسلماً بالا گرفتن ابراز ناراضی مردم شهرهای آذربایجان و نوشتن شعار بر روی دیوارهای شهر برای رژیم خمینی بسیار هشدار دهنده بوده است. **بلوچستان:** بلوچستان نیز چون آذربایجان یکی از سنت‌ترین مناطق تحت حاکمیت رژیم خمینی است. هم مرزی با پاکستان یعنی عضو سابق پیمان سنتو و از ایگانه های بدن ابهام امپریالیسم آمریکا، خارج بودن کنترل مرز پاکستان از دست رژیم و رفت و آمد آزاد میلیونها افغانی و هزاران قاچاقچی، حساسیت خاص بلوچستان به دلیل در بر گرفتن پشت جبهه تنگ هرمز و استان هرمزگان، یعنی منطقه‌ای که بنا بر آن متحمل ۷۰٪ کل واردات رژیم می‌باشند، همه و همه مجموعه شرایطی است که بلوچستان را به عنوان یکی از سرریل‌های عملیاتی مورد نظر نیروهای بومی تحت حمایت آمریکا قرار می‌دهد. بازید رفسنجانی در پایان شهریورماه از بلوچستان و استان هرمزگان شدیدی تحت‌تاثیر تبلیغات دربار تنگه هرمز انجام گرفت. اما ایشان نیز چون خاندنای صرفاً با بازید های نظامی و تشکیل جلسات با مقامات نظامی

منطقه مبادرت ورزید. ایجاد گشت مرزی زمینی - هوایی چندالته (از طریق هماهنگی نیروهای ژاندارمری - سیله و هوانیروز) یکی از اساسی ترین مسائل مورد توجه ایشان در این سفر بوده است.

در بلشوی بهم ریختگی تعادل برزخی، جاگسری نیروهای نظامی دارو دسته، موفتله "امینی - ژنرال های شاهي - بختیار در آذربایجان و بلوچستان (حتی نیروی از نظر کمی بسیار محدود) و اعلام "دولت ایران آزا د" عملکردی دور از انتظار نیست. چنین مانسوری سر آغاز حرکتی جهت قطب بندی نظامی - سیاسی بطور عملی در سطح جامعه و آماده سازی شرایط برای بهره گیری از انشقاقات به شکل ائتلافات خواهد بود تا از این طریق اصلی ترین کمبود آمریکا جهت حل قطعی مسئله ایران یعنی "آلترناتیو جانشین مطلوب" در عمل رفیع گردد. نیروهای راست گرچه ظاهراً دچار تفسیق و پراکندگی شدید می‌باشند، اما به محض آنکه بوی قدرت را حس نموده و آنرا نزدیک ببینند حول یک محور سرریعا متشکل می‌شوند. دست یابی نیروهای بومی آمریکا به این سرریل‌های عملیاتی عملاً رژیم خمینی رافلج ساخته و جو متشنج اجتماعی را شدیداً تحت تاثیر قرار داده و سرریعا باعث جذب نیروهای ناراضی و بیجان آمده خواهد شد، ناراضیانی که از لایه‌های گوناگون جامعه و از جمله بخش هائی از ارتش، عشایر، جنگ زدگان، اقطاع میانی شهری و بخشی از روحانیون مطرود رژیم خمینی می‌باشند.

اولین تهدید اشغال این سرریل‌های عملیاتی برای رژیم خمینی، پس از بهم خوردگی تعادل برزخی و سلطه تشنجات سیاسی - اجتماعی بر جو جامعه، اختلال و حتی قطع واردات و توزیع مهمات، تسلیحات، مواد غذایی و مواد اولیه مورد نیاز رژیم خواهد بود و مسلماً رژیم خمینی در چنین شرایطی قادر به مقابله موثر با این نیروها نخواهد بود چرا که این نیروها نه به انگای خود بلکه با پشتیبانی حمایت سیاسی - تسلیحاتی و منطقه‌ای - بین المللی آمریکا و پشتیبانی تدارکاتی از طریق خاک ترکیه و پاکستان به ایستادگی در مقابل رژیم خمینی خواهند پرداخت. مضافاً اینکه تمایل عمومی جامعه به نفع حمایت از رژیم خمینی نیست.

تعادل برزخی و رقابت سیاست‌های بین المللی:

رژیم سرکوبگر خمینی علیرغم بکارگیری تمامی نیروهای که در چننه دارد قادر به درهم شکستن صف مستحکم مقاومت در مقابل خویش نگردیده است. از طرف دیگر مجموعه شرایط داخلی و خارجی امکان تهاجم نهائی و سراسری نیروهای مقاومت و مردم ناراضی و مخالف را به تعویق انداخته است. چنین موقعیتی "تعادلی برزخی" را بر جو جامعه حاکم و مطلوبترین زمینه را برای عامل خارجی جهت دخالت و برهم زدن چنین تعادلی فراهم ساخته است. به همین دلیل است که در چند ماهه اخیر سیاست‌های بین المللی در قبال ایران و رژیم خمینی شدیداً فعال شده اند. با تهاجم سیاسی همه جانبه آمریکا و انعکاس آن در عکس العمل‌های رژیم خمینی (از جمله: سرکوب حزب توده، تیره شدن روابط دیپلماتیک با ابرقدرت شوروی، پرداخت ۵۰ میلیون دلار به بانک صادرات آمریکا، تلاش در جهت تحرک در عرصه دیپلماسی و بازرگانی خارجی و...) رقیب قدرتمند امپریالیسم آمریکا یعنی ابرقدرت شوروی به موضع دفاعی رانده شده است. اما این پایان کار نیست. سوسیالیست ها و سوسیال - دموکراسی اروپا در منطقه خلیج فارس

و ایران به رقابت با سیاست آمریکا پرداخته اند و آلترناتیو مطلوب امپریالیسم آمریکا برای جانشینی رژیم خمینی مطلوب آنان نیست. هر دو رقیب نیز به خوبی آگاهند که در چنین موقعیتی هر سیاست خارجی که عامل و انگیزه ای جهت برهم خوردن تعادل برزخی موجود گردد، برزند ه دیپلماتیک در ایران آینده و منطقه خاورمیانه خواهد بود. پاسخ صریح و قاطع دولت ریگان به تهدید اولیسه رفسنجانی در قبال مسدود کردن تنگه هرمز، گسترش دامنه تبلیغات جناحهای مختلف طرفدار "مشروطه" سلطنتی، افزایش قدرت نهائی نظامی در منطقه توسط متحدین آمریکا، مطرح ساختن طرح صلح برای پایسان دادن جنگ ایران و عراق از سوی کاخ سفید، مانورهای سیاسی آمریکا در منطقه جهت از بین بردن آخرین ارتباطات و نقاط اتکالی دیپلماتیک - سیاسی رژیم خمینی (سوریه از طریق گرفتار آمدن در گرداب بحران و طرح صلح لبنان، لیبی از طریق فشار دوگانه نظامی از سوی آمریکا و سیاسی از سوی شوروی، کویت و الجزایر نیز در ۷ اکتبر با انتشار بیانیه مشترک علیه ادامه جنگ ایران و عراق نقطه پایانی بر معاشات جوئی دیپلماتیک رژیم خمینی گذاشتند) هر یک نشانه تأییدی است بر افشاری آمریکا در تحقق سناریوی مورد نظرش و زمینه سازی برای برهم زدن تعادل برزخی در ایران. آمریکا قصد دارد سر کلاف را از مسئله امنیت خلیج فارس بازکند چرا که نقطه قوت و تمامی امکانات لازم را در این زمینه فراهم ساخته است. اما رقیب غربی - اروپائی با چنین روشی توافق نداشته و نقطه قوت آنان در جای دیگرست. اینان قصد دارند تا سر کلاف را از تعادل فرسایشی جنگ ایران و عراق باز کنند. موضوع تحویل سوراناننداره‌های رژیم عراق و هیاهوی تبلیغاتی گسترده و مخالفت دولت های ناچر، کول و ریگان خود به اندازه کافی بیانگر سیاست‌های متفاوت و چگونگی رقابت آنها در سبقت گرفتن از یکدیگر با هدف برهم زدن تعادل برزخی مذکور می‌باشد. اینها نقاط افتراق جناحهای غرب است اما نقطه وحدت غرب در سرنگونی و تغییر رژیم خمینی نهفته است.

نیروهای مقاومت و سناریوی آمریکا:

عمده ترین مانع تحقق نهائی سناریوی امپریالیسم آمریکا شورای ملی مقاومت این تنها آلترناتیو دموکراتیک موجود و ممکن در برابر رژیم خمینی است که نیروهای مسلح رزمی آن بشابه ضامن اجرای آن است. لذا یکی از اهداف امپریالیسم آمریکا در جهت تحقق سناریوی مطرحه درهم شکستن و از میان برداشتن این مانع بزرگ می‌باشد. به همین دلیل کمال خاندنایی سیاسی خواهد بود اگر بیورش مجاهد زدائی و شوراشکی اخیر را بدور از توجه و دخالت سیاست آمریکا بدانیم. البته این بدان مفهوم نیست که تمامی لایهها، اقطاع اجتماعی، افراد، محافل، گروهها و یا سازمانهایی که به مخالفت با سازمان مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت پرداخته‌اند آگاهانند که به خدمت آمریکا سستانند، خیر! اما مسلماً امپریا - لیسم آمریکا با دخالت فعال از صدف بدی مخالفین در مقابل مجاهدین و شوراداشر بهره‌گیری را خواهد کرد. مقابله با حنین بیورش از سوی شورای ملی مقاومت و اعضای متحد آن مسلماً وقتی موثر واقع می‌شود که نه تنها باعث خنثی سازی و دفع این بیورش گردد بلکه منتج به جذب آن بخش از مخالفین که ماهیتاً و عملاً کوچکترین ارتباط و انطفاقی با اهداف امپریالیسم آمریکا نداشته و بقیه در صفحه بعد

بازتاب سیاست‌های جهانی در ایران

تنها به علت بیماری خمینی‌گری در صورت مقابل جاگیر شده‌اند، نیز بشود. سخن بر سر این فرد بی‌ساختار شخصیت، این گروه یا آن سازمان نیست، سخن بر سر مردم ناراضی از هر قشر و لایه اجتماعی است، چه در میان مهاجرین خارج از کشور (آنگونه که از انتقادات مقابل متحدین توأب برمی‌آید) و چه در میان مردم به‌جان آمده در داخل کشور. سخن بر سر شعار "یا آب دادم یا شاه خائن" در کنار شعار "مرگ بر خمینی" در افسریه تهران، که نتیجه تأثیر تدریجی و مسموم‌کننده تبلیغات رژیم و مخالفین شورا در میان توده‌های فقرو و سرکوب شده و بدمجان آمده است، می‌باشد.

انتقاد مقابل متحدین در شورای ملی مقاومت به یکدیگر، اگر با در نظر گرفتن شرایط جهانی، منطقه‌ای و درون‌کشوری و همچنین موقعیت‌کل شورا در مقابل رژیم خمینی و مخالفین شورا و نتیجتاً ظرفیت‌های لازم صورت‌نپذیر نه تنها باعث انجام دورنی شورا ارتقا کیفیت سیاسی و برنامه‌های شورا نخواهد شد، بلکه زمین‌ای مطلوب برای بهره‌برداری دشمنان و مخالفین فراهم می‌سازد. اگر انتقاد به یک متحد در شورا منجر به تضعیف کل شورا گردد مطمئناً اشکال در درک منقصد مربوطه از ماهیت و علت پیدایش تاریخی شورا نهفته‌است. به نظر می‌رسد شورا جهت مقابله با سناریوی امپریالیسم محدود اکثر بهره‌گیری از رقابت‌های دورنی جناح‌های مختلف آن، باید به گسترش نیروی سیاسی - اجتماعی حوس بر داشته و در این راه به اقدامات مؤثری دست یازد. در کشورهایی شبیه به ایران به علت ناموزونی ساختاری و نتیجتاً عدم انجام دورنی طبقات و عقب ماندگی و کژگونگی شکل‌گیری و قطب‌بندی طبقاتی، اقتدار میانه شهری چه در حیات جاری جامعه و چه در تحولات سیاسی - اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای به عهده دارند. بدنه اصلی دستگاه دولتی (اعم از ادارات، ارتش و نیروهای انتظامی)، شبکه توزیع دولتی و خصوصی، فعالیت‌های تولیدی کوچک، تکنوکراسی و نهاد‌های فرهنگی را همین اقتدار میانه شهری تشکیل می‌دهند. گذشته از این است و سوی افکار عمومی در سطح شهرها توسط همین اقتدار هدایت می‌گردد. اقتدار و طبقات پائینی جامعه به لحاظ عقب‌ماندگی فرهنگی و در اثر ارتباط روزمره و گسترده با این اقتدار شدیداً تحت تأثیر نظرات و تمایلات آنها قرار دارند. درست است که در مقایسه با جمعیت شهرنشین ایران وزن کمی این اقتدار ممکن است قایل اهمیت نباشد اما نقش تعیین‌کننده این اقتدار در وزن کمی آنها نهفته نیست بلکه به لحاظ جایگاه اجتماعی و کیفیت ویژه‌ای است که از آن برخوردارند. در قطب‌بندی سیاسی - نظامی در شرایط جنگ داخلی مسلماً نه تنها نیروی کمی بلکه کیفیت نیروی متشکله هر قطب نیز در موفقیت نهائی تعیین‌کننده خواهد بود. لذا جذب اقتدار میانه شهری به شورای ملی مقاومت می‌تواند کیفیت آترناتیو در مکرانیک را برای عبور از سخت‌ترین شرایط جنگ داخلی ارتقا دهد و تاکتیک‌های دشمن را خنثی سازد.

مهرماه ۱۳۶۲

ن. ق. شوریس

نگاهی به برنامه نزیه

ادامه پراکندگی نیروهای اپوزیسیون می‌توانست از طرفی کار رژیم را در سرکوب این نیروها ساده تر کند و از طرف

حتی دیدگاه‌های عام مشترک خویش نگریده‌اند. ما تاکنون در نشریه پیام آزادی و سایر انتشارات شورای متحد چپ به کرات درباره اقتدار میانی جامعه، ضرورت بسیج و سازماندهی آنان در جهت راه حل‌های شرقی جامعه و ایجاد هماهنگی، ائتلاف و اتحاد میان نیروهای انقلابی - رادیکال و این اقتدار و سخنگویان غیر وابسته آنها سخن گفته ایم و درست‌بر همین اساس است که دیالوگ با این طیف را ضروری دانسته و کوشش‌های آنان را برای سازماندهی و شرکت فعال در مبارزات سیاسی مثبت ارزیابی می‌کنیم. در عین حال این خق را نیز برای خود قائلیم که متقدانه به نظریات آنان برخسورد کرده و تا آنجا که در توان ماست از حرکت‌های راست روانه احتمالی این طیف و عناصری از میان آنها جلوگیری کنیم. متأسفانه همان‌طور که اشاره شد تاکنون مواضع مشترکی از جانب این بخش از اپوزیسیون در دسترس عموم قرار نگرفته است. آنچه تا به حال عرضه گشته نظریاتی فردی است که آخرین آن از جانب آقای حسن نزیه، وزیر سابق دولت بازرگان انتشار یافته است که ما در زیر به بررسی آن خواهیم پرداخت.

آقای حسن نزیه که خود را متعلق به اقتدار میانی جامعه می‌داند، نظریات خود را درباره الزامات برنامه ریزی و فعالیت‌های سازمان یافته قبل و پس از سرنگونی رژیم خمینی به رشته تحریر درآورده و در جزوه‌ای تحت عنوان "پیشنهاد و طرح تأسیس جبهه حاکمیت ملی ایران" در اختیار عموم قرار داده است.

البته علت اینکه آقای نزیه پس از سه سال بحث و گفتگو با نزدیکان فکری خویش در خارج از کشور و شرکت در جملات سخنرانی و سمینارهای متعدد، باز هم این طرح را به صورت پیشنهاد فردی منتشر کرده است، روشن نیست. چنین به نظر می‌آید که آقای نزیه دیگر کاسه صبرش لبریز شده و به جای ادامه بحث‌های طولانی و شاید هم کسل‌کننده، پیشقدم شده و به انتشار نقطه نظرات خویش اقدام ورزیده، تا هر کس مایل است بر اساس این نظریات به ایشان و جبهه پیشنهادیشان ببینند. بنابراین ما نیز در نقد این جزوه در درجه اول روی سخنان با آقای نزیه است و این جزوه را به مثابه نظر مشترک مجموعه طیف تلقی نمی‌کنیم.

از آنجا که آقای نزیه متعلق خود به اقتدار میانی و احتراز از مواضع "افراطی" تأکید دارد، طبیعی است که برنامه پیشنهادی ایشان نیز عاری از مواضع رادیکال و برخورد‌های ریشه‌ای به مسائل و معضلات جامعه باشد و ما نیز بدون انتظار چنین مواضعی از جانب ایشان به مطالعه و نقد جزوه می‌پردازیم.

آقای نزیه پس از معرفی خود "به نام یک ایرانی، یک وکیل دفاع و صمیری دفاع از حکومت قانون از حقوق فردی و گروهی و ملی ایرانیان که از آغاز تعدیات خمینی به حکم وظیفه (دفاع) به مبارزه رویاروی و علیه او برخاست، به نام هموطنی از تبریز و شهر پیشگامان حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، به نام سربازی ثابت قدم از پایگاه صدق - پایگاه مقاومت در برابر فساد، استبداد و استعمار، بدون داعیه رهبری و زمامداری و ریاست جمهوری و با آرزوی کمک به تأمین خواسته‌های اولیه و حیاتی مردم در شرایط امروز و فردای ایران، تأسیس جبهه حاکمیت ملی ایران" (ص ۴) را پیشنهاد میکند و معتقد است که این جبهه باید با حفظ کامل اعتدال راه خود را دنبال کند: "جبهه حاکمیت ملی ایران... راه یک ملت معتدل و میانه رو، واقع بین و درآندیش‌بیدار

بقیه در صفحه بعد

دیگر با ایجاد یاس و ناامیدی در میان مردم، آنها را به تمکین و تسلیم در مقابل رژیم وارد کرد. بنابراین بار دیگر ضرورت همکاری، هماهنگی، ائتلاف و اتحاد نیروهای اپوزیسیون به امری حیاتی تبدیل شد. برخی از نیروها و شخصیت‌های سیاسی این ضرورت را درک کرده و به این واقعیت پی بردند که براندازی رژیم حاکم و بازسازی ویرانیهای دوران شاه و خمینی جز از طریق ائتلاف نیروهای انقلابی، شرقی، مکرانیک و ملی امکان‌پذیر نیست. اعلام موجودیت شورای ملی مقاومت در دوسال و اندکی پیش‌گام‌بزرگی در پاسخ به این ضرورت بود، خاصه اینکه در این شورا عمده‌ترین سازمان‌های رزمنده و انقلابی نظیر سازمان مجاهدین خلق و حزب مکران کردستان ایران شرکت داشتند.

از زمان تأسیس شورا تا کنون در میان نیروهای اپوزیسیون، به ویژه در خارج از کشور تحولاتی به چشم می‌خورد که شایان دقت است. نخست اینکه بخش اعظم سازمان‌های چپ سنتی یا به کلی متلاشی شده‌اند و یا در اثر اختلافات داخلی دچار انشعابات پی‌در پی و پراکندگی گردیده‌اند. تقریباً مجموعه کوشش‌هایی که جهت وحدت و اتحاد و یا حتی هماهنگی این نیروها به کار برده شده، متأسفانه تا کنون به نتیجه مثبتی نرسیده است و با کمال تأسف باید گفت که چپ ایران که در دوران قیام (قبل و پس از آن) از اعتماد وسیعی در میان توده‌های مردم برخوردار بود و می‌توانست در صورت اتخاذ سیاست‌های صحیح و توافق بر روی یک برنامه مشترک و ائتلافی با سایر نیروهای شرقی و مکرانیک سهم مؤثری در تحولات آتی جامعه داشته باشد، عملاً این شان را از دست داد و هم‌اکنون در بحران عمیقی به سر می‌برد.

نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی وابسته، رفته رفته از سوراخ‌های خود بیرون خریدند و با امکاناتی که از این نشان در اختیارشان قرار دادند، کارزار تبلیغاتی وسیعی را در دامن رزندگان سرانجام در "جبهه نجات ایران" به رهبری علی امینی و با شرکت شاپور بختیار و برخی از اعضای خاندان پهلوی، از جمله ولیعهد ناکام و دیگر کاسه لیسان دربار پهلوی گرد آمدند. تشکیل ایسن جبهه لاقط این حسن را دارد که تفکیک نیروهای ارتجاعی و وابسته را از نیروهای ملی و شرقی، بخصوص برای توده‌های مردم آسان‌تر می‌سازد.

بنابراین آنچه در دوسال اخیر به صورت سازمانی شکل یافته از یکسو شورای ملی مقاومت است و از سوی دیگر "جبهه نجات ایران" که اهداف و برنامه‌های هر دو برای مردم روشن و آشکار است. در میان این دو جریان هنوز گروه‌ها و شخصیت‌هایی هستند که علیرغم تلاش‌های زیاد کافی السابق در نوسو بلاتکلیفی به سر می‌برند. اگر از سازمان‌های چپ سنتی بگذریم، مابقی این طیف را اکثراً میلیون برخاسته از اقتدار میانی جامعه، روشنفکران متعادل به این اقتدار و نیز برخی از افراد سرخورده از سازمان‌های چپ سنتی تشکیل می‌دهند که در میان آنها تنوعی از نظریات، از گرایش‌های ناسیونالیستی راست گرفته تا سوسیالیستی مکرانیک به چشم می‌خورد و شاید به همین دلیل است که کوشش‌های دوساله اخیر آنها جهت تنظیم یک کارنامه مشترک و سازماندهی همراهان و همفکران نشان علیرغم توافق عام بر سر برقراری روابط بورژوازی و حکومت غیر مذهب‌بسی در ایران و نفی حرکت‌های رادیکال انقلابی تاکنون بی‌نتیجه مانده است و آنها تا به امروز هنوز موفق به تدوین

نگاهی به برنامه نزیه

و هشیار و مستقل و آزاد و حاکم بر سرنوشت خرسود را انتخاب می کند و تفکیک دین از حکومت را یک اصل مسلم غیر قابل انکاری می شناسد. (ص ۹) بنابراین ادعای آقای نزیه این جبهه میخواید " در کمال ایثار و از خودگذشتگی ... در یک سنگر متحد و مقاوم ملی برای نبرد قاطع به منظور خلع پید غاصب و ناپاک ولایت فقیه ... مشارکت موثر و فعال داشته باشد " و " صون از گرایشهای افراطی چپ و افراطی راست که سلامت و سعادت ملی را بسه مخاطره می اندازد، در کمال آگاهی و دور نگری پراه اکثریت ملت ایران ... ملت پایبند شرف و استقلال و فرهنگ ملی را طی کند. " (ص ۶)

برنامه ای که آقای نزیه جهت دستیابی به اهداف فوق پیشنهاد میکند و امیدوار است به کمک آن بتوانند حمایت " تمام نیروها، خصوصا نیروهای میانی و کلیه آرزومندان استقرار نظام حاکمیت و اقتدار ملی " (ص ۸) جلب و متشکل نماید از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت نخست مربوط به اقداماتی است که باید قبسل از براندازی رژیم خمینی و جهت اجرای این امر مهم انجام گیرد. قسمت دوم شامل مرحله بعد از سقوط رژیم جمهوری اسلامی میشود.

بند اول از قسمت اول برنامه که مربوط به مرحله قبسل از براندازی است، ایجاد یک " شورای رهبری " را پیشنهاد میکند که " وظیفه آن تعیین خط مشی و سیاست کلی براندازی " است. (ص ۱۶) در این شورا که قرار است به صورت جمعی و ائتلافی رهبری شود، " افراد ملی و مترقی، آزادخواه و آراسته به تقوای شخصی و سیاسی و اجتماعی اعم از زن و مرد به صفت شخصی یا به نمایندگی از طرف: احزاب، اتحادیه ها، کانونها، سازمانهای ضد امپریالیسم، و نیروهای مسلح متکی بر مردم و در خدمت مردم، و اقوام و عشایر ایرانی و اقلیتهای ایرانی " (ص ۱۶) شرکت خواهند جست. متأسفانه در همین بند اول روشن نیست که امیک از احزاب و سازمانهای سیاسی و ضد امپریالیستی مورد نظر آقای نزیه است. صحنه سیاسی ایران بر کسی پوشیده نیست به طوری که حتی کوچکترین گروهها و دسته های سیاسی به نوعی بازتاب خارجی دارند. حال، تا آنجا که ما اطلاع داریم اقرار و نیروهای مخاطب آقای نزیه (افسار میانی و نیروهای میانه رو) در حال حاضر فاقد تشکیلاتی هستند که بتوان برای آن ارزش و اهمیت اجتماعی قائل شد. از طرف دیگر همانطور که در بالا به نقل از جزوه اشاره کردیم آقای نزیه ضمن اعلام اهداف " جبهه حاکمیت ملی ایران " تاکید دارند که این جبهه باید صون از " گرایشهای افراطی چسپ و افراطی راست " (ص ۶) راه خود را دنبال کند. حال اگر احزاب و سازمانهای چپ، رادیکال و انقلابی را طبق این رهنمود کنار بگذاریم و در نظر داشته باشیم که احزاب و سازمانهای راست هم به هرحال نه در ایران سازمانی دارند و نه ضد امپریالیسم هستند، معلوم نیست دیگر کدام سازمان، حزب یا گروهی باقی میماند که بتواند به جبهه پیشنهادی آقای نزیه نیاپنده اعزام دارد.

در مورد اتحادیه ها و کانونها نیز همین تاروشنی صدق می کند. تا آنجا که ما میدانیم رژیم خمینی دیگر اتحادیه و کانونی ... حد اقل به صورت علنی ... باقی نگذاشته است. آنچه از تشکلهای صنفی و سندیکائی باقی مانده، گروههای کوچکی هستند که اکثرا به سازمانهای سیاسی، آنهم سازمانهای چپ و رادیکال که مورد پسند آقای نزیه

نیستند، وابسته اند.

در میان نیروهای مسلح متکی بر مردم هم به طریق اولی نیرویی یافت نمیشود که هم خط و هم فکر آقای نزیه باشد. مبارزات مسلحانه تا کنون عمدتا از جانب سازمان مجاهدین خلق، حزب دمکرات کردستان، کومه له و برخی دیگر از گروههای چپ دنبال شده و میشود. نیروهای میانه رو، معتدل و محافظه کار در این مبارزات کوچکترین سهمی ندارند. سرانجام در مورد " اقوام و عشایر و اقلیتهای ایرانی " نیز هنوز معلوم نیست چه کسانی میخوایند و یا میتوانند به نمایندگی از جانب آنها در " شورای رهبری " پیشنهادی آقای نزیه شرکت نمایند. شاید در اینجا منظور خانها و اربابانی هستند که اکنون در خارج از کشور به سر می برند، که در اینصورت خط بطلانی بر روی ادعاهای آقای نزیه مبنی بر رعایت حقوق دمکراتیک مردم کشیده میشود. بنابراین در مجموع معلوم نیست که بالاخره " شورای رهبری " را چه کسانی قرار است تشکیل بدهند. حال اگر چگونگی تشکیل و ترکیب " شورای رهبری " و اعضای آن (یعنی ماده اول از برنامه براندازی رژیم) مبهم است، ماده دوم آن خواننده را ناگهان دچار شگفتی خنده آوری میکند. در آنجا صحبت از تأسیس " پایگاه متحد قیام ملی " است که گویا قرار است " ارگان خلع پید رژیم " را تشکیل دهد. این ارگان طبق نوشته آقای نزیه مرکب خواهد بود از " نمایندگان پایگاههای مبارزه و مقاومت آذربایجان، کردستان، گیلان و مازندران، خراسان، سیستان و بلوچستان، کرمان، فارس، خوزستان، اصفهان و لرستان. " جل الخالق!

واقعا باعث شگفتی است که چگونه تا کنون وجود چنین پایگاههایی در ایران مخفی مانده است. برای خواننده این سؤال پیش می آید که اگر این پایگاهها وجود دارند و آنهم پایگاههایی که هر یک تمامی منطقه مربوطه را زیر نظر دارند، اولاً دیگر رژیم خمینی در کجا حکومت میکند و ثانیاً چرا این نیروها تا کنون خمینی و رژیمش را بسه گورستان نفرستاده اند؟ متأسفانه آنچه آقای نزیه در اینجا ترسیم میکند بیشتر مربوط به شناخت دقیق جغرافیائی ایشان از استانهای ایران است و نه واقعیات صحنه سیاسی ایران امروز. درست است که در مناطق مختلف ایران مبارزات جریان دارد (آنهم تحت رهبری سازمانها و گروههایی که باب میل آقای نزیه نیستند) لکن پایگاه هائی که سازمان یافته و رهبری مبارزات منطقه را در دست داشته باشند و بتوانند با عضویت در " جبهه حاکمیت ملی " آقای نزیه به " ارگان خلع پید رژیم " تبدیل شوند، و ریاستی پیش نیست.

اگر از دو ماده فوق بگذریم، که چنانچه دیدیم بیشتر کافذ را سنیه میکند تا روی رژیم خمینی را، بقیه برنامه پیشنهادی آقای نزیه برای مرحله قبل از براندازی رژیم که عبارت است از تشکیل " تربیون آزاد "، " سمینارهای تخصصی و فنی "، " هیات تدوین طرح قانون اساسی "، " هیات تدوین ایدئولوژی ملی "، " انجمن تعاون و امداد ایران، " و بالاخره تشکیل " سازمان تبلیغات و انتشارات "، اگر چه بعضا اقداماتی معقول و ارزنده است، ولی برای مقابله با رژیم خمینی، سپاه پاسداران و بسیج، کمیته ها و دهبا نهاد سرکوبگر و تا بن دندان مسلح دیگر، و دردی را دوا نمیکند. اگر سیاسیون و روشنفکران ما سالیان سال هم به بحث های آزاد و کلاما دمکراتیک در خارج از کشور ادامه دهند، صدها سمینار و گنرویه تحقیقاتی تشکیل دهند، چندین و چند طرح قانون اساسی تدوین کنند. در عین اینکه به خودی خود کار بسیار ارزنده ای انجام داده اند ... ولی حتی موفق به

جلوگیری از کشتن یک جوان بیگناه هم در ایران نخواهند شد تا چه رسد به براندازی رژیم. سرنگونی رژیم خمینی مستلزم در اختیار داشتن نیروی کافی و عمدتا مسلح، سازمان یافته متعهد و اتخاذه سیاست های صحیح در داخل و خارج است. بدون این نیروی مادی و سیاسی بهترین، زیباترین، دمکراتیک ترین نظرات و برنامه ها صرفا بر روی کافذ صبور نقش می بندد و در بهترین حالت به درد داغ تر کردن بازار بحثهای محافل خارج از کشور می خورد و بس.

اشکال کار آقای نزیه و همفکران و همکارانشان دقیقاً در این نکته نهفته است که فاقد نیروی لازم مبارز می باشند. ایشان در این تصویر به سر می برند که کافی است پنجاه تا صد نفر در خارج از کشور به دور هم گرد آیند، چندتن از سیاسیون و روشنفکران به نام را در صدر مجلس خود جای دهند و با تدوین یک برنامه خوب، دمکراتیک، ملی و آزاد یخواهانه فاتحه خمینی و رژیمش را بخوانند. اگر کار به این سادگی بود که دیگر تا این حد احتیاج به قربانی نداشت. در مقابله با رژیم خمینی و در ایسن کارزار خونین قبل از هر چیز نیروی مادی، مبارزاتی و اجتماعی مطرح است. بدون برخورداری از چنین نیرویی حتی بهترین برنامه ها فاقد هرگونه ضمانت اجرایی خواهد بود. آقای نزیه و دوستانش فراموش میکنند که تا کنون برای براندازی رژیم دهها هزار نفر، که از قضا اکثریت قریب به اتفاق آنها از میان همان نیروهای رادیکال و چسپ بوده اند، جان باخته اند و رژیم خمینی هنوز هم بر سر جای خود باقی مانده است. مادامیکه آقای نزیه ثابت نکرده است که چگونه قادر است جدا از نیروهای انقلابی و رادیکال با دستگاه سرکوب و تا دندان مسلح رژیم خمینی مقابله کند، نمیتوان برنامه ایشان را بهیچوجه جدی تلقی کرد و به قولهای ایشان برای آینده دل خوش کرد. قدر مسلم اینست که رژیم خمینی با خواهنش و تمنا کنار نخواهد رفت و مردم نیز بدون برخورداری از یک پشتوانه نیرومند رزی و حداقل اطمینان به پیروزی باریگر قیام نخواهند کرد. حال آقای نزیه و یارانش چگونه میخوایند این اطمینان را به مردم بدهند که برای غلبه بر رژیم خمینی نیروی کافی در اختیار دارند. ما هرگز در ایسن تصور نیستیم که آقای نزیه چشم به قشون بیگانه دوخته و به حمایت آن در جهت سرنگونی رژیم خمینی دل بسته است. و درست بر همین اساس از ایشان میبرسیم: شما چگونه میخوایید منافع ملی و تمامیت ارضی را حفظ کنید و بدون برخورداری از حمایت نیروهای رادیکال و انقلابی امر مهم سرنگونی رژیم را به سامان برسانید؟

البته آقای نزیه تازه کار نیست و بوعکس برخی از روشنفکران خارج از کشور چندین و چند پیراهن در گود سیاسی ایران پاره کرده است و واقعیت آن محیط را به خوبی می شناسد و آگاه است که انتشار یک برنامه نه ساله سرنگونی رژیم را حل میکند و نه پس از آن حکومت مطلوب ایشان را در ایران مستقر خواهد ساخت. از اینروست که تحت عنوان " چند تقاضا و چند سؤال مهم و حیاتی از هموطنان " (ص ۱۰) از جمله میبرسد: " برای براندازی رژیم حاکم و برای تشکیل دولت موقت، چه باید کرد و چه میتوان کرد؟ " پاسخ ما به این سؤال مشخص است: قبل از هر چیز مبارزه و سپس باید تمام نیروهای ملی و مترقی را که هنوز به طور فعال در مبارزه شرکت ندارند بسیج نمود و کلیه امکانات آنها را برای شرکت در یک مبارزه همگانی به کار انداخت. ثانیاً برای همین منظور باید یک ائتلاف وسیع میان مجموعه نیروهای غیر وابسته، استقلال طلب، آزادی بقیه در صفحه بعد

نگاهی به برنامه نزیه

خواه ، اعم از رادیکال ، انقلابی ، ملی ، دموکراتیک ، مذهبی ، غیر مذهبی به وجود آورد . ما راه دیگری نمی شناسیم .

متأسفانه پاسخ خود آقای نزیه به سؤال فوق با جواب ما تفاوت فاحشی دارد . ایشان در پاسخ به این سؤال که براندازی با کک چه کسانی میتواند انجام پذیرد ، مینویسد : " با اشتراك مساعی و معاضدت جمیع نیروها و شخصیتهای مورد اعتماد عمومی که فقط برای ایران و نجات وطن می اندیشند نه برای احراز قدرت و عنوان و مقام و نسه برای تاسیس پیشاپیش و خود سرانه شکل نظام آینده (که تعیین آن منحصر در شان مجلس موسسان است و در دوره موقت نیازی به آن نیست . . . " (ص ۱۲) منظور آقای

نزیه در بخش اول و آخر این جمله برای کسانی که گوش شنوا دارند و با ایما و اشاره های سیاسی آشنا هستند کلام روشن است . در این جمله در عین نزدیکی به آنسوی یک مرز بندی روشن در مقابل شورای ملی مقاومت هزار سویی به چشم میخورد . حال اگر شورای ملی مقاومت هزار بار دیگر هم اعلام کند تعیین نظام آتی کشور در صلاحیت مجلس موسسان است که حداکثر شش ماه پس از براندازی رژیم خمینی تشکیل خواهد شد و به کار بردن اصطلاح دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی به هیچوجه به معنای تعیین نظام از قبل نیست ، سودی ندارد . به هر حال توضیحات آقای نزیه تردیدی برای مرز بندیهای جنبه طلب ایشان یا نیروهای رادیکال و انقلابی باقی نمی گذارد . بدین ترتیب در سمت چپ حد و مرز جنبه آقای نزیه کاملاً مشخص است ، در مقابل درست راست تمام درهای ورودی گشوده شده اند . گرچه در اینجا هنوز روشن نیست که منظور از " جمیع نیروها و شخصیتهای مورد اعتماد عمومی که فقط برای ایران و نجات ایران می اندیشند " کدام نیروهاست ، اما آقای نزیه در بخش دیگری از جزوه تا حدودی این ابهام را برطرف می سازد . در صفحه ۸ جزوه میخوانیم : " جنبه حاکمیت ملی ایران شکل جمهوری را به علل و دلایل منطقی و اجتماعی ، از جمله به دلیل موروثی نبودن آن ، خیلی بیشتر از سلطنت مشروطه مقرون به تحقق (مشروطیت) ، (پلورالیسم) و رژیم مردم سالاری می شناسد . " (تکیه از ماست)

یعنی جمهوری را ترجیح میدهد ولی در عین حال سلطنت مشروطه را نیز نفی نمیکند . به همین دلیل " در کمال صداقت و تاکید اعلام می نماید که با وجود اعتقاد راسخ به شکل جمهوری ایران - از آزادی فکر و عقیده و عمل بیروان شکل های دیگر قویا دفاع میکند . " (همانجا) روشن است که منظور از شکل های دیگر در درجه اول همان سلطنت مشروطه است که به شهادت دستان و دشمنان ملت ایران و خود آقای نزیه نزدیک به پنج سال پیش از طرف اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران به زواله دان تاریخ افکنده شد . البته اکنون جنایات خمینی که روی در سار پهلوی را سفید کرده است ، در محافل سلطنت طلبان و نوکران پهلوی این گستاخی را به وجود آورده است که بار دیگر سراز پناهگاهها و سوراخهای خود بیرون آورده و ادعای تاج و تخت از دست رفته را بکنند . آیا این جملات آقای نزیه نشان دادن دریاغ سبز به آنها نیست ؟ آقای نزیه به طور غیر مستقیم به خوانندگان جزوه توصیه می کند که به هر حال همه سلطنت طلبان و طرفداران خانواده پهلوی را نباید با یک جوب راند ، بایستی با آنها ملا یتر و مسالمت آمیز تر رفتار کرد و مینویسد : " جنبه حاکمیت ملی بر این اعتقاد است که طرح نظریات مختلف سیاسی و اجتماعی ملا زه فحاشی ، هتک حرمت ، تهدید ،

ارباب . . . به سبک رژیم جمهوری اسلامی ، حزب توده و نیز به شیوه پاره ای از افراد خانواده پهلوی ندارد . . . " (ص ۸ - تکیه از ماست) . جالب است ، محدودیتی که آقای نزیه قائل میشود صرفاً در مورد افراد خانواده پهلوی است . آیا منظور از این تحدید ، تفکیک سلطنت طلبان ملقب به شاه الهی از سایر سلطنت طلبانی کسه اکنون در " جنبه نجات ایران " امینی - به اختیار جای گرفته اند ، نیست ؟ آقای نزیه به مخاطبین خود توصیه میکنند که " از جنبه گیریهای توأم با تعصب و خشونت و حملسه و تعرض و هتاک در مورد مسائل ایدئولوژیکی ، خصوصاً شکل نظام آینده کشور احتراز نمایند که هیچکدام در وضع فعلی برای مردم اسیر و گرفتار ایران مطرح نیست . " (ص ۱۱ - تاکید از ماست) .

حال اگر شکل نظام آتی ایران ، یعنی سلطنتی یا جمهوری (و نه اشکال مختلف جمهوری) از بحث خارج شود و این مرز تاریخی که در بهمن ماه ۵۷ با صراحت کامل با قیام یکپارچه مردم از جانب ملت کشیده شد ، از میان برداشته شود ، به راستی دیگر چه چیز در یک برنامه حداقل که اجباراً عامترین و کلی ترین ، اهداف را در بر میگیرد ، و جمهوریخواهان میانه رو را از سلطنت طلبان معقول متمایز میکند ؟ از آننگه شده چه چیز مانع از آن میگردد که جمهوری خواهی که حقانیت و مشرویت تاریخی ناشی از اراده و رای اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران است ، حساب خود را از سلطنت طلبی جدا کند ؟

تا اینجا چنین به نظر میرسد که ضد آقای نزیه صرفاً اعلام آتش بس در مقابل سلطنت طلبان است و ایشان ظاهراً از دیدگاه یک دموکراتیسم صوری و بدون توجه به واقعیات تاریخی و تجربیات گذشته در مقابل این نیروهای طرفدار اعلام صلح و صفا می کند . لکن در بخش دیگر از جزوه که در توجیه برنامه نوشته شده است ، آقای نزیه از این هم پا فراتر میگذارد . در آنجا (ص ۳۰) تحت عنوان " لزوم حفظ بیطرفی در دوران فعالیت های ائتلافی و در دولت ائتلافی موقت میخوانیم : " با توجه به این اعتقاد عمومی که اتخاذ تصمیم در باب شکل نظام آینده کشور مسلماً بسر عهده مجلس موسسان محول است ، تصور میکنم که طی دوران فعالیت های ائتلافی که در پیگاه متحد قیام ملی برای براندازی رژیم حاکم ، چه در گنگره ملی و چه در هیات دولت طرح

مسأله شکل نظام آینده ایران ضرورتی نخواهد داشت و اعضای هر سه ارگان مذکور باید ضمن اعلام و ابراز حریم آن ، بی طرفی را دقیقاً رعایت نمایند تا از گسترش جنبه بالقوه متخاصم که متأسفانه در اپوزیسیون خارج از کشور مشهود است ، با رعایت صالح بالاتر ، جلوگیری کنند . " آقای نزیه نه یکبار بلکه بارها بر جانبداری خویش از نظام جمهوری تاکید می کند و با صراحت کامل می گوید " من جمهوریخواهم " (ص ۳۶) پس علت این انعطاف در مقابل سلطنت طلبان چیست ؟ آیا باید آنسرا ناشی از استیصال در مقابل مشکلات کنونی و پیچیدگی مبارزه تلقی کرد ؟ یا اینکه فاصلگی از نیروهای رادیکال و انقلابی خود به خود برای آقای نزیه راه دیگری جز نزدیکی به قطب راست اپوزیسیون باقی نمی گذارد ؟ بهر صورت ایشان هر گونه موضع گیری در مقابل این سؤال مهم تاریخی (جمهوری یا سلطنت مشروطه) را در شرایط کنونی باطل می داند و می نویسد : " تسریع و تسهیل براندازی را در یک حرکت بی رنگ و بی طرف نسبت به شکل نظام آینده با شعار همه نیروهای ملی در کنار هم بسرای نجات وطن باید جست . نیروی بهتری می تواند از حمایت عمومی برخوردار و سرپنجر بر رژیم پیروز شود که رنگش تعلق به این یا آن شکل پیدا نکند . " (ص ۳۷) آیا

این توصیه به معنای نادیده گرفتن خواست توده های مردم و مبارزات آنها ، از جمله مبارزات همان اقلیت های زحمتکش نیست که در بهمن ماه ۵۷ دوش به دوش توده های زحمتکش برای سرنگونی رژیم پوسیده پهلوی قیام کردند ؟ آیا اینگونه برخورد با تاریخ ساده لوحانه نیست ؟ به راستی اگر کاسه لیسان دربار پهلوی بار دیگر در حکومت ، در " گنگره ملی " و در " هیات دولت " پیشنهادی آقای نزیه راه یابند عکس العمل مردم چه خواهد بود ؟ آیا آنها هرگونه اعتماد را نسبت به خود از دست نخواهند داد ؟ دیگر چه اعتباری می توان برای مبارزه توده ها قائل شد ؟ آیا مردم منطقیاً به این نتیجه نخواهند رسید که خسود هیچکاره اند و سرنوشته آنها از طرف عدای آقا بالا سر و قدرتهای بیگانه تعیین می شود و آیا این همان نتیجه گیری ای نیست که دشمنان ما می خواهند به مردم القاء کنند ؟

و اما یک سؤال دیگر هم از آقای نزیه باقی می ماند و آن اینکه اگر قرار است " وحدت کلمه " حفظ شود و از طرف کنگره داشتن اختلافات و آنهم یکی از مهترین آنها (جمهوری - سلطنت) یکپارچگی ملی به وجود آید ، چرا آقای نزیه همین روش را در برخورد با سایر نیروها ، یعنی نیروهای رادیکال و چپ توصیه نمی کند ؟ چرا ادعای قلبی مبنی بر صون ماندن " جنبه حاکمیت ملی " از گرایشهای افراطی چپ و راست در عمل به خط کشی با نیروهای رادیکال و انقلابی و ایجاد زمینه های ائتلاف با راست تبدیل می شود ؟ اگر بحث بر سر وحدت ملی و ائتلاف ملی است ، چرا باید در مقابل کسانی که خیانت شان به منافع ملی آشکار است انعطاف به خرج داد ، ولی در مقابل نیروهای انقلابی که همواره در طول تاریخ از منافع ملی پاسداری کرده و هزاران هزار جان در این راه فدا کرده اند قهر و سرسختی نشان داد ؟ به نظر می رسد که آقای نزیه در ارزیابی خود از شرایط ایران سخت در اشتباه اند . ایران امروز ، ایران سال ۳۲ نیست ، امروز بدون توجه به منافع زحمتکشان ، بدون سهیم کردن آنها در تعیین سرنوشته خویش ، بدون شرکت مدافعین منافع آنان در اداره کشور ، مسائل ایران قابل حل نیست . عدم توجه به این واقعیت تاریخی ، بخصوص از جانب نیروهای ملی و دموکرات می تواند پی آمدهای وخیمی داشته باشد ، یکی از آنها جنگ داخلی و دیگری تقسیم ایران است . و این هشدار است به تمام نیروهای که امروز بر روی واقعیات چشم بسته اند و در این خواب و خیالند که ناراضی شدید امروزی مردم و آرزوی رهائی از یوغ حکومت خمینی در آنها آمادگی تمکین در مقابل ارتجاع و استبداد دیگری نظیر دوران گذشته به وجود آورده است . ملتی که آن قیام پرشکوهرایش سرگشته و امروز باشد بدترین دستگاههای سرکوب و اختناق مبارزهای خونین را به پیش می برد ، هرگز به حکومت های آنچنانی تن نخواهد داد .

گفتنی درباره برنامه آقای نزیه بسیار است . از جمله اینکه بسیاری از مواد برنامه ایشان نظیر " تشکیل هیات تدوین ایدئولوژی ملی برای تأمین مقدمات تاسیس حزب حاکمیت ملی یا حزب گنگره ایران یا گنگره وحدت ایران با ایدئولوژی خاص ایرانی . . . " (ص ۱۶) با تاکید ایشان بر ضرورت رعایت حقوق و آزادی های دموکراتیک ، تنوع نظریات ، سازمانها و نیروهای سیاسی و اجتماعی و نفسی حاکمیت ایدئولوژی در تضاد آشکار قرار دارد . توجه بیش از اندازه به ریش سفیدان قوم که قرار است در " مجمع امنای ملت " و تعیین سرنوشته جامعه شرکت جویند (ص ۱۷) ادعای احترام به رای مردم و حاکمیت آنها بسر بقیه در صفحه بعد

نگاهی به برنامه نزیه

سرنوشت خویش را مورد سؤال قرار می‌دهد. اصولاً برنامه آقای نزیه که بر اساس افکار آشفته از ایدئولوژی ناسیونالیستی، در کنار نوعی دموکراسی صوری و عدالت خواهی عام بدون توجه به تضاد های طبقاتی تدوین شده است. که این خود تناقض گوئی های بسیاری را موجب گردیده است. بیشتر حاوی پیشنهادهای در زمینه ایجاد نهاد های رهبری کننده برای دوران قبل و بعد از براندازی است. بدون اینکه به مسائل حیاتی جامعه امروزی ایران نظیر بی کاری، آوارگی، جنگ، معضلات موجود در کشاورزی و صنایع، تعلیم و تربیت، مسائل مربوط به طبیعت و غیره توجه نموده و در این زمینه راهحلی ارائه دهد. البته همانطور که مشاهده شد بحث ما با آقای نزیه و همکاران شان در درجه اول درباره خطوط عام سیاسی است. به همین دلیل از پرداختن به جزئیات برنامه پیشنهادی ایشان، تضادها، تناقضات و یا امکان تحقق آن خودداری می‌کنیم.

آقای نزیه در برنامه خود به درستی بر ضرورت دموکراسی و واگذاری سرنوشت مردم به دست مردم تأکید می‌کند، از استقلال و آزادی و از نظام فدراتیو جانبداری می‌کند، خود را جمهوریخواه معرفی می‌کند و با صراحت با ایشان و دوستانشان می‌گوئیم دموکراسی یا کنگ نیروهای سرکوبگر مستبد، استقلال یا حمایت نیروهای وابسته، فدرالیسم یا طرفداران حکومت مقتدر مرکزی، و آزادی یا ایدئولوژی یکپارچه ناسیونالیستی و یا شاهنشاهی قابل تحقق نیست. برای نیل به این اهداف باید به خود مردم و تشکلهای سازمانهای مردمی روی آورد و در خدمت آنها قرار گرفت. از این سوی که شما پیشنهاد می‌کنید مردم به استقلال و آزادی نمی‌رسند.

بهرام

در کردستان چه میگذرد؟

بدون در این زمینه شوراها توانسته اند تاحدی نیازهای اولیه مردم را تامین کنند. اقداماتی نظیر ساخت توالیت حوض، تامین آب آشامیدنی، لوله کشی، تمیز نگه داشتن کویچهها و اماکن عمومی، آرزین بردن اجساد گوسفند، آن که معمولاً در فصل بهار تلفات می‌دهند، پیشگیری از شیوع امراض و غیره تاحد زیادی در بهبود وضع بهداشت موثر واقع شده است.

بدون تا آنجا که من متوجه شده‌ام اقدامات شوراها در زمینه بهداشت را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. یکی آموزش مردم جهت رعایت امور بهداشتی و دیگر ایجاد تاسیسات نظیر حمام، بیمارستان، درمانگاه و غیره. آیا از نظر تاسیسات به خصوص بیمارستان و درمانگاه شوراها توانسته اند تا اندازه ای احتیاجات مردم را برطرف کنند یا از این نظر هنوز کمبود دارید؟

بدون با توجه به وسعت منطقه ما هرچقدر هم درمانگاه و بیمارستان درست کنیم، باز کمبود داریم. در مجموع تمام مراکز درمانی و بهداشتی ما توسط شوراها و همکاران آنها فراهم شده است. صرف نظر از امکانات تخصصی مانند پرنسک و پزشککار که بیشتر از جانب حزب تامین می‌شود بقیه امکانات را عمدتاً شوراها با کمک مردم ایجاد کرده اند. حتی دارو که آنرا معمولاً مردم از زبهرها به صورت قاچاق می‌آورند و در اختیار ما قرار می‌دهند. ولی متأسفانه باید بگویم که تاسیسات بهداشتی ما به چند بیمارستان و چند درمانگاه محدود می‌شود که هیچچیز

کافی نیست و ما از این نظر واقعاً در مضیقه هستیم.

بدون هم اکنون چند بیمارستان در مناطق آزاد شده وجود دارد؟

بدون ما در کل سه بیمارستان داریم و تعدادی در مانگاها سیار که کافی نیست.

بدون تا آنجا که من اطلاع دارم یکی از دلایل کمبود درمانگاهها و بیمارستانها فقدان پرنسک است و پرنسک هائی که فعلاً در کردستان کاری کنند، اگر "خارجی هستند، درست است؟

بدون بلی درست است. شوراها از نظر پزشکی امکانات بسیار کمی در اختیار دارند، ما متخصص داریم، پرنسک است که در آن ارگانهای منتخب مردم بتوانند بسودن دخالت هیچ حزب، سازمان یا گروهی "مستقلاً" امور خود را درست بگیرند.

بدون به نظر شما فراتر از مرزهای کردستان، شوراها می‌توانند در ساختمان ایران آینده در جهت تحقق حاکمیت مردم بر مردم نقشی داشته باشند؟

بدون تا آنجا که به ما مربوط است ما تلاش خود را می‌کنیم که تجربه کار شوراها به عنوان یک دست آورد مبارزه برای دموکراسی در اختیار تمام مردم ایران قرار گیرد.

بدون در کردستان بسیار کم است. آنچه شوراها می‌توانند فعلاً تهیه کنند، مقداری امکانات دارویی است و امکانات ساختمانی. چیز دیگری در اختیار ندارند.

بدون قبلاً گفتید یکی از وظایف شوراها حمایت از پیشمرگان است، این حمایت به چه صورت انجام می‌گیرد؟

بدون پیشمرگان افرادی هستند که احساس مسئولیت کرده اند و برای دفاع از حقوق مردم مسلح شده اند. آنها فرزندان همین آب و خاک اند و طبیعتاً از مردم جدا نیستند. بنابراین طبیعی است که میان شوراها و منتخب مردم و پیشمرگان روابط تنگاتنگی وجود داشته باشد. شورا از پیشمرگان حمایت می‌کند و پیشمرگان هم که در واقع یک نیروی اجرائی هستند، در خدمت شورا و مقاصد آن قرار می‌گیرند. اگر شورا برنامه ای به پیشمرگان ابلاغ کند، پیشمرگ وظیفه خود می‌داند دستورات شورا را اجرا کند و آنچه لازم است در محدوده امکانات خود انجام دهد.

بدون آیا گاه و گداری اختلافاتی میان پیشمرگان و روستا-تیمان یا اعضای شورا به وجود می‌آید؟

بدون اختلافات جدی به آن صورت تاکنون مشاهده نشده نشده است. ولی گاهی اختلافات جزئی و سلیقه ای به وجود می‌آید که معمولاً توسط خود شوراها حل می‌شود.

بدون شعار حزب دموکرات دموکراسی برای ایران، خود مختاری برای کردستان است. آیا شما هم بر این عقیده دارید که یکی از ارکان تحقق خود مختاری و دموکراسی همین شوراها هستند؟

بدون همینطور که در برنامه حزب دموکرات آمده است، ما در آینده اداره کردستان را به شورای سرتاسری واگذار خواهیم کرد. بدینوسیله است که شوراها باید در آینده در اداره کردستان نقش اساسی داشته باشند و هم اکنون تشکیل شوراها روستائی خود تمرین و آموزشی است برای تحقق دموکراسی و اداره امور مردم به دست مردم. به باور ما تشکیل شوراها به مثابه بی بریزی برای آینده ای به نظر ما اصولاً تنها وسیله برای واگذاری حکومت به دست خود مردم شوراها هستند. بنابراین شکی نیست که نمونه کردستان در آینده مورد توجه نیروهای انقلابی و دموکراتیک قرار خواهد گرفت. کوششی که ما در این نقطه از ایران می‌کنیم، کوششی است برای تمام هم میهنان ما و نه

صرفاً برای مردم کردستان.

بدون مردم کردستان طی یک دوران طولانی تحت ظلم و ستم به سر می‌برند و هم اکنون هم در داخل کشور خودشان ایران، در محاصره اقتصادی قرار دارند. آیا این ظلم و ستم، این بیوزی، سرکوب و غارت در میان مردم تمایلات جدائی طلبانه و کرایشانی در جهت ایجاد کردستان مستقل به وجود نیامده است به ویژه اینکه از جوانب دیگر یعنی کردهای ترکیه و شاید عراق و سوریه این کرایش تقویت می‌شود؟

بدون شعار حزب دموکرات کردستان ایران که شعار قریب به اتفاق مردم کرد است به این سؤال پاسخ داده است: دموکراسی برای ایران و در چارچوب این دموکراسی خود مختاری برای کردستان و من تصور می‌کنم مبارزه قاطعانه ما برای تحقق این شعار بهترین پاسخ در مقابل سؤال شماست. بار دیگر تکرار می‌کنم خواست ما ایجاد کردستان خود مختار در چارچوب یک ایران آزاد، مستقل و دموکراتیک است و نه چیز دیگر.

بدون نیروهای ضد انقلابی دست از شایع پراکنی و تبلیغات سوء بر نمی‌دارند. آنها می‌گویند سازمانهای کرد زیر پوشش شعار خود مختاری اهداف تجزیه طلبانه را دنبال می‌کنند. آیا شما در میان مردم کردستان چنین تمایلاتی مشاهده کرده‌اید، چه در داخل حزب و چه در خارج از آن. آیا اصولاً مردم کردستان میان کرد بودن و ایرانی بودن تفاوتی قائلند؟

بدون اتهام تجزیه طلبی همواره به عنوان حربه ای در دست ارتجاع جهت سرکوب اقلیتهای ملی به کار برده می‌شود و رژیم خمینی و نیروهای ضد انقلابی هم استثناء نیستند. هرگاه مردم این منطقه برای گرفتن حقوق خود دست به مبارزه زده اند، هرگاه حقوق انسانی خود را طلب کرده اند و خواستند به عنوان انسانهای آزاد و خود مختار زندگی بفرستند، دستگاه تبلیغاتی ارتجاع و ضد انقلاب به کار افتاده و اتهام تجزیه طلبی فضا را پر کرده است و شاید به علت کمبود آگاهی مردم در گذشته، این تبلیغات نیز موثر واقع می‌شده است. واقعیت این است که مردم کردستان تجزیه طلب نیستند، آنها همانند هر انسان دیگر آزادی می‌خواهند، می‌خواهند زبان، فرهنگ، آداب و رسوم و سنن اجتماعی خود را حفظ کنند و تکامل بخشند و من تصور می‌کنم اگر این مشکل حل شود دیگر جایی برای طرح آن اتهامات دشمنان ایران و کردستان باقی نخواهد ماند.

بدون مشاهدات من در کردستان نشان می‌دهد که ساله خود مختاری برای مردم به برترین، پراهمیت ترین و حتمی حیاتی ترین مساله تبدیل شده است. حمایت بی دریغ مردم از نیروهای پیشمرگ و سازمانهای سیاسی گواه بر این امر است. خود مختاری در ذهن مردم به شکل حلال جمیع مشکلات آنان درآمده است. حال مردم عادی چه تصور شخصی از خود مختاری دارند؟

بدون شما که بارها در کردستان بوده‌اید و مردم اینجا را خوب می‌شناسید، ولی هرکس حتی برای یکبار هم گه شده به کردستان بیاید خوبه خود متوجه می‌شوند که مردم چه می‌خواهند و از چه بی بهره هستند. فقدان امکانات بهداشتی و درمانی، آموزشی، امکانات رفاهی و اقتصادی، نازل بودن سطح زندگی برای هر بیننده ای کاملاً ملموس است و علاوه بر آن بملاحتی اجازه نمی‌دهند به زبان مادریمان با هم دیگر صحبت کنیم، لباس محلیمان را بیوشیم و طبق آداب و رسوم و سنن ملیمان زندگی کنیم. همه اینها برای مردم ما عقده شده است و این بقیه در صفحه بعد

در کردستان چه میگذرد؟

دیگر چیزی نیست که صرفاً "خواست سازمانهای سیاسی یا مردم یک ده، شهر و منطقه باشد، یک عقده ملی است که مردم سراسر کردستان را شامل می شود. فرهنگ مشترک و نیازهای مشترک خود به خود مردم را متحد کرده است و این اتحاد اکنون به اوج خود و به سطح یکپارچگی کامل رسیده است. خواست مردم قانونی و به حق است و نمی توان آن را با اتهام تجزیه طلبی و غیره ازین برد.

در برنامه حزب دموکرات ضمن دفاع از آزادیها و حقوق دموکراتیک بر تساوی حقوق زن و مرد نیز تاکید شده است. شما اشاره کردید که به عنوان نمونه در شوراها امکان انتخاب زنان نیز وجود دارد و عملاً در برخی از شوراها زنان به عضویت شوراها درآمد هاند. حال واکنش مردم در مقابل شرکت مستقیم زنان در امور اجتماعی و سیاسی چگونه بوده است. می دانیم که عدم تساوی میان زنان و مردان که طی قرنهای درام یافته است به ایمن سادگی ها از میان نمی رود. می توان تصور کرد که انتخاب زنان به عضویت در شورا، آنهم در محیط روستایی مورد تایید همه اهالی نباشد.

همانطور که قبلاً هم اشاره کردم ما از اینکه زنان توانسته اند در انتخابات شوراها فعالانه شرکت کنند و حتی به عنوان نماینده مردم انتخاب شوند احساس غرور می کنیم. روستای درمان آوه یکی از روستاهایی است که مردم چند زن را به نمایندگی خود انتخاب کرده اند. در آنجا سه نفر از هفت عضو شورا زن هستند و همبامردان و در برخی از موارد فعال تر از آنان به امور مردم رسیدگی می کنند و این امر خود باعث شده است که مردم از دعوت به خصوص این شوراها برای همکاری استقبال کنند. فعالیت زنان در شوراها نه تنها در روستاهای مربوطه، بلکه در سراسر مناطق آزاد شده تاثیر بسیار مثبتی گذاشته است. شاید خیلی ها قبلاً تصور نمی کردند که زنان از عهد نمایندگی مردم برآیند و حالا در عمل عکس آن ثابت شده است و این خود گاهی است شخص در سمت تحقق تساوی حقوق زن و مرد.

شما قبلاً "به آموزش اجباری اشاره کردید. آیا ایمن اجبار فقط برای پسران است یا در مورد دختران نیز صدق می کند؟

ما اصولاً "برای اعزام بچه ها به مدرسه میان دختران و پسران تفاوتی قائل نمی شویم. ما معتقدیم که دختران باید همانند پسران به مدرسه بروند و هیچ امتیازی برای پسران در نظر نگرفته ایم. البته باید گفت که سطح آگاهی مردم هم بالا رفته است و خانواده ها خود در اعزام دخترهایشان به مدرسه رغبت نشان می دهند.

آیا اصولاً "عدم تساوی حقوق زن و مرد که در جامعه ما وجود دارد (چه در کردستان چه در نقاط دیگر) امروز مورد توجه خاص شوراها هست و در این زمینه اقدامات خاصی انجام می گیرد یا مشکلات دیگر مانع از پرداختن به این امر می شود؟

متأسفانه براساس سنتهای کهن آن اختلافات و عدم تساوی در کردستان هم هنوز موجود است. ولی در سالهای اخیر براساس برخورد منطقی حزب دموکرات با این مسأله و همچنین تلاش شوراها می توان گفت که این عدم تساوی تا حدی تقلیل یافته است. شرکت زنان در انتخابات، در امور اجتماعی، امور خانواده، نمونه های بارزی برای تأیید این واقعیت است. ما موارد زندهای داریم که زنان همبامردان، بانیره های دفاعی، در گروه های کک رسانی به پیشمرگان، نقش فعالی دارند. پیدا است که

ضرورت شوراها را تأیید می کنند، منتها در اینجا نیز معمولاً درست همان تئوری را که در مورد سند یگانه کارگری در میان برخی از سازمانهای چپ جا افتاده است به کار می برند. آنها بر این عقیده هاند که اگر سند یگانه شوراها خود به خود و مستقل عمل کنند، فعالیت آنها جنبه سیاسی خود را از دست می دهد و برای جلوگیری از این امر دخالت سازمانهای سیاسی در فعالیت سند یگانه شوراها ضروری است، به عبارت دیگر در آنجا نیز باید همزیستی سازمان سیاسی را حفظ کرد. آیا شما، یعنی حسن سبز دموکرات این تئوری را تأیید می کنید و یا اینکه به نظر شما احزاب و سازمانهای سیاسی باید بیشتر به صورت نیروهای کک دهند و حمایت کنند در خدمت شوراها و سند یگانه های مردمی و کارگری قرار گیرند.

اصولاً "ما فکر می کنیم سازمانهای انقلابی باید با توجه به خصالت انقلابیشان نقش راهنما، زمینه ساز و راهگسای شوراها را ایفا کنند. و باید اکیداً از تحکیم به شوراها و مجبور نمودن آنها در پیروی از سیاست خاص خود داری کنند. شوراها باید در تصمیم گیریها آزاد باشند و همین طور مردم در انتخاب نمایندگان خود. ما به تشخیص مردم و رای آنها احترام می گذاریم و معتقدیم که آنها و نمایندگان آنها احتیاجی به آقا بالا سر ندارند. به نظر ما دخالت سازمانهای سیاسی در امور شوراها عملاً اصل حاکمیت مردم بر مردم را نفی می کند و می تواند عواقب خطرناکی در بر داشته باشد، دیگر این شورا، شورای حزب است و نه شورای تمام مردم. بنابراین اسم آنرا نمی توان شورا گذاشت، چون عملاً ارکان حزب است و نه شورا.

نظر کومه له در این باره چیست؟

گروهها و سازمانهای که در کردستان فعالیت داشتند (که برخی از آنها بلگی از بین رفته اند) در روزهای اول حاضر نبودند. حاکمیت شوراها را باید بیزند ولی بعداً "در عمل دیدند که سربچی از این حاکمیت آنها را در مقابل مردم قرار می دهد، بنابراین واقعیات را پذیرفتند آنها دیدند که شوراها واقعا "مستقل اند و هیچ گروه و دسته ای وابسته نیستند و اکنون می توانیم بگویم که وجود شوراها تثبیت شده و در عمل مورد تأیید همه قرار گرفته است. ما حتی یک مورد را هم نداریم که این سازمانها توانسته باشند شورائی را منحل کنند. مواردی وجود دارند که مثلاً "کمیته مرکزی حزب می خواهد در منطقه ای کاری انجام دهد و با مخالفت شورا مواجه می شود. در این صورت حزب از خواست شورا که خواست عمومی مردم است تبعیت می کند و این برای ما جای خوشوقتی است که سطح نازل آگاهی که در گذشته وجود داشت تا این حد تغییر کرده است که امروز شوراها می توانند نظریات خود را حتی به احزاب و سازمانهای سیاسی بقبولانند. نمونه ای داریم از همین روزهای اخیر. شورای بیتوش تصمیم داشت صرف مشروبات الکلی را ممنوع اعلام کند. ما با آنها وارد بحث شدیم، برایشان توضیح دادیم که این حکم مطلق ممکن است مورد پشتیبانی مردم واقع نشود. آنها قسمتی از استدلال ما را قبول کردند، قسمتی را هم نپذیرفتند. از طریق بلندگوها به اطلاع مردم رساندند که هرگز در باغ مردم بدون اجازه آنها مشروب بخورد تحت تعقیب قرار خواهد گرفت. استدلال ما این بود که احکام شورا باید عاری از هرگونه تفکرات عقب مانده باشد و آنها ایمن استدلال ما را پذیرفتند، در همین حال آنها مایل بودند

لااقل در ماه رمضان در اماکن عمومی صرف مشروب ممنوع باشد و این کار را با موفقیت انجام دادند. ما اصولاً

مردها هم از این کار استقبال کرده اند. اصولاً "مبارزه کردستان در روستاها، شهرها، زندانها و سایر نهاد های مقاومت بدون شرکت زنان قابل تصور نیست. زنان نیکی از جامعه ما را تشکیل می دهند و ما کوشش می کنیم که آنها در تمام سطوح زندگی از حق مساوی برخوردار شوند. آیا شوراها بر رعایت حقوق دختران و زنان در در خانواده نظارت دارند، به خصوص در مورد ازدواج و رعایت حداقل سن.

حداقل سنی برای ازدواج ۱۸ سال است. ولی البته مشاهده شده است که زنان زودتر هم ازدواج می کنند و این یکی از مواردی است که حزب ما و شوراها علیه آن مبارزه می کنند. در این زمینه کوششهای مابقی نکرده است. مثلاً "در اینجا رسم بود که در خانواده دخترها - ییشان را با یکدیگر عوض می کردند و به اصطلاح ما زن به زن می کردند. این کار اکنون در سراسر منطقه آزاد ممنوع اعلام شده است.

معنای زنی به زن را درست توجه نشدم. در خانواده که در دنا دختر دارند، این دنا دختر را به هم می دهند، یعنی یکی دخترش را به پسر دیگری می داد و در مقابل دختر او را برای پسرش می گرفت. علت این کار پیشگیری از اختلافات خانوادگی بود. البته در مواردی هم اتفاق می افتاد که اگر یکی از خانواده ها پسر نداشت و یا پسرش متاهل بود خود پدر دختر را به پسر می گرفت. با این کار سرسختانه مبارزه شد، حالا می توانیم بگوییم تقریباً "از بین رفته است، همینطور است در مورد گرفتن پول تحت عنوان شیربها و موارد دیگر که کم دارد از بین می رود. ما معتقدیم که هر کس باید استقلال داشته باشد، چه پسر و چه دختر و باخواست خودش و آگاهی خودش و علاقه خودش همسرش را انتخاب کند.

تا آنجا که من شنیده ام، مسأله تعدد زوجات نیز ممنوع است، یعنی حزب و همچنین شوراها کوشش می کنند از این کار جلوگیری کنند. توافق واقعی مردم تا چه حد در این زمینه جلب شده است - چه مردان و چه زنان؟

اینکار در مناطق آزاد شده جرم شناخته می شود و کسی که مرتکب چنین جرمی شود محکوم به زندان می شود. ما اجازه نمی دهیم که هر کس بخواید در کین داشتن یک همسر، روی هوا و هوس برود و یک یا چند زن دیگری بگیرد. این یکی از آشکارترین نوع پایمال کردن حقوق زنان است. اکنون می توانیم بگویم که تعدد زوجات در کردستان کم کم از بین رفته است.

سرنوشت شوراها در مناطقی که قبلاً "آزاد بودند و

اکنون از طرف رژیم اشغال شده هاند چیست؟ - جز در چند مورد، شوراها توانسته اند موقعیت خود را در میان مردم حفظ کنند. پشتیبانی بی سابقه مردم از شوراها بصورتی بوده است که حتی اشغالگران نتوانسته اند شوراها را از بین ببرند. بارها اتفاق افتاده است که اعضای شورا دستگیر و بازداشت شده هاند ولی اعتراض شدید مردم باعث رهایی آنها ازین دستگیردها است. در مواردی هم رژیم کوشش کرده است خود شوراها را جدیدی تشکیل دهد که به علت عدم شرکت مردم در انتخابات تیرش به سنگ خورد هاست.

بنابراین هم اکنون در مناطق اشغال شده هم شوراها هائی وجود دارند که از طرف مردم انتخاب شده اند و هنوز به فعالیت خود ادامه می دهند.

بله همینطور است و این نشانه دیگری از حمایت

بید ریخ مردم از شوراهاست.

سؤالی دارم در مورد رابطه سازمانهای سیاسی بسا

شوراهای منتخب مردم، عموماً "سازمانهای چپ اهمیت و

در کردستان چه میگذرد؟

نی خواستیم مسالهای به نام مشروب مطرح شود ولی در این موارد بخصوص تسلیم خواست آنها شدیم و دیدیم که حق با آنها بود. دقیقاً اینگونه موارد است که شورا اعتماد به نفس پیدا می کند و این مسالهای است که باید مورد توجه تمام سازمانهای سیاسی قرار گیرد و آنها از هرگونه اعمال نفوذ در شوراها خودداری کنند.

۳- نحوه معرفی کاندیدها برای عضویت در شورا چگونه است؟ آیا هر حزب یا سازمانی کاندیدای خود را معرفی می کند و یا کاندیداتوری به صورت فردی است و افسرادی که وابستگی سازمانی ندارند نیز خود را کاندید می کنند؟ یا ترکیبی از هر دو شکل؟

۱- لاف لاف از طرف حزب دموکرات کاندید برای عضویت در شورا معرفی نمی شود. به نظر ما خود مردم باید کاندیدها را تعیین کنند و بهتر است حزب در این امر دخالت نکند. ما تنها می توانیم نیروی امنیتی و پیشمرگه در اختیار مردم بگذاریم که امر انتخابات تضمین شود، یا اگر مردم از ما راهنمایی بخواهند، در خدمت آنها هستیم. ولی نماینده تعیین نمی کنیم و اصولاً مخالف این کار هستیم.

۲- یعنی حزب رسماً در انتخابات شورا شرکت نمی کند؟ به خیر به هیچ عنوان. اگر احزاب و سازمانهای دیگری این کار را بکنند ما مخالفت می کنیم.

۳- تصور می کنم منظور شما بیشتر اعمال نفوذ از بالاست و گرنه طبیعتاً اعضای حزب یا گروههای دیگر سیاسی خود جزئی از مردم اند و از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار می باشند.

۴- درست است. بدیهی است که افراد حزب - اگر واجد شرایط و مورد اعتماد مردم باشند و مردم آنها را کاندید کنند - می توانند در انتخابات شرکت کنند. با رعایت این اصول تمام احزاب و سازمانهای سیاسی حق شرکت در انتخابات را دارند.

۵- اعضای شورا برای چه مدت انتخاب می شوند؟

۱- برای مدت دو سال. حداقل سن برای شرکت در انتخابات ۱۸ سال است و برای انتخاب شدن ۲۱ سال. ۲- آیا نمایندگان شوراها اکثراً از فعالین حزبی هستند، مثلاً سه رتی که قبلاً اشاره کردید از اعضای حزب هستند؟ اعضای حزب یا سازمانهای سیاسی معمولاً به علت آگاهی سیاسی و تجربیات عملی بهتر از دیگران از عهده وظایف اجتماعی برمی آیند.

۳- در بسیاری از شوراها روستائیان که به عضویت شورا انتخاب شده اند عضو حزب نیستند، اصلاً ممکن است با مشی حزب هم توافق نداشته باشند ولی مخالف مبارزه علیه عقب ماندگی نیز نیستند. البته مواردی هم داریم که اعضا یا هواداران حزب به عضویت در شوراها انتخاب شده اند ولی انتخاب آنها نتیجه ملت عضویتشان در حزب بلکه بر اساس فعالیتها می بود ما ست که در روستای متوسطه داشته اند. شرکت آنها در انتخابات نیز بر اساس دستور حزب نبود ما ست بلکه خود داوطلبانه و مستقل از حزب تصمیم گرفته اند.

۴- نسبت مسئولین حزبی به مسئولین غیرحزبی چگونه است یعنی در حال حاضر چند درصد مسئولین شوراها از اعضای حزب هستند؟

۱- در این مورد ما آماری در اختیار نداریم. به طور کلی می شود گفت که تعداد اعضای حزب در میان مسئولین شوراها به محبوبیت حزب و این افراد در میان مردم چسبگی دارد. هر چقدر اعضای حزب بتوانند بیشتر در خدمت مردم قرار گیرند و به خواستها و نیازهای آنان توجه نمایند

مردم هم تمایلاتشان نسبت به آنها زیاد تری شود.

۲- آیا حزب نیازهای شوراها را تامین می کند؟

۱- از نظر نظامی بله، حزب تمام نیازهای شوراها را در این زمینه تامین می کند.

۲- منظور من بیشتر از نظر مادی است، مثلاً برای لوله کشی، مصالح ساختمانی، اصولاً فعالیتها را عمرانسی و غیره.

۳- متأسفانه حزب دارای چنین امکاناتی نیست، از آن گذشته دلیلی برای این کار وجود ندارد. شورا یک نهاد اجتماعی و مردمی است و برای رسیدگی به امور مردم و تامین نیازهای آنان به وجود آمده است، بنابراین طبیعی است که از خود مردم کمک می گیرد. حتی خود حزب هم نیازهای خود را از طریق کمکهای مردم تامین می کند. در زمینه های دیگر، مثلاً اگر کمک پیشمرگان حزب به شوراها ضروری باشد، شکی نیست که ما هر کسکی از دستمان برآید انجام خواهیم داد.

۴- بنابراین حزب عمدتاً در زمینه امنیتی و نظامی از شوراها حمایت می کند، علاوه بر آن در زمینه آموزشی و بهداشتی در خدمت خود به شوراها کمک می کند.

۵- بله درست است، حزب برای روشننگری در میان مردم، به ویژه مسئولین شوراها فعالیت گسترده ای دارد. در زمینه قضائی، کشاورزی، بهداشت، امور زراعی، تقسیم اراضی و... در تمام این زمینه ها باید تجربه کسب کرد و مردم را آگاه نمود، باید برای آینده طرح و برنامه داشت و مسائل و مشکلات را شناخت. شما حتماً بسا مسئولین مربوطه حزب در این زمینه ها صحبت خواهید کرد و آنها توضیحات لازم را برای شما خواهند داد. مثلاً

حزب در بخشهای مختلف کردستان تقسیمات اراضی را انجام داد، برعکس هیاهویی که گروههای دیگر بخواه انداختند، ولی کاری از پیش نبردند، به جز اینکه اختلافات را در میان مردم تشدید کردند، ما توانستیم با موفقیت زیاد تقسیم اراضی را انجام دهیم و در بسیاری از مناطق به دست آورده های چشمگیری برسیم. البته در کار ما هنوز کمبودهای زیادی به چشم می خورد. اجرای برنامه های در زهدت با توجه به محدودیتهای موجود در حال حاضر کاری است بسیار مشکل. مثلاً ما در بیش از

هزار روستا به طور منظم و در دهها روستا به طور نا منظم تقسیم اراضی کرده ایم، آنهم با آن امکانات ناچیز تشکیلاتی و مادی و آگاهی نازکی که هنوز در میان مردم وجود داشته و دارد و با توجه به کم تجربگی خود ما. این اقدامات، در این مدت کوتاه خود شایان توجه است. در عین حال باید اضافه کنم که ما هم اکنون تجربیات گرانبها - ثی کسب کرده ایم و طبیعتاً با روشنی و آگاهی بیشتری به آینده می نگریم، مشکلات را کم و بیش شناخته ایم و حال دیگر می دانیم که راه حل مشکلات چیست. ما در سراسر

زمستان امسال با روستائیان و مسئولین شوراها نشستهای متعددی داشته ایم. می دانید که در زمستان فرصت بیشتری برای این کار موجود است - در یک منطقه ما حدود پنججاه بار نشست داشتیم و در مجموع آنچه تجربه کرده و آموخته بودیم در اختیار روستائیان قرار دادیم. حتی برنامه ای را که برای شورای سرتاسری کردستان در نظر داریم از هم اکنون با مردم در میان گذاشته ایم. مردم باید آگاهی لازم را پیدا کنند و همین آگاهی است که به آنها اعتماد به نفس می دهد و آنها می توانند بر اساس این آگاهی مستقل از هرسازمان، گروه و حزب، روی پای خود بایستند و اجازه ندهند که دیگران سرنوشت آنها را تعیین کنند. مردم هم خود ضرورت این نشستها و بحث ها را درک کرده اند

و از این کار استقبال می کنند. موفقیت حزب ما تنها به خاطر مبارزه قهرمانانه پیشمرگان و کادرهای حزبی نیست، از آن مهمتر رعایت منافع مردم و توجه به خواستها و نیازهای آنهاست. ما هرگز نمی خواهیم چیزی را به مردم تحمیل کنیم. بارها اتفاق افتاد ما ست که مردم به علت کمبود آگاهی به تصمیمات نادرستی رسیدند و ما با علم به نادرستی این تصمیمات از آنها پیروی کرده ایم. بگذار خود مردم یک بار برای همیشه بیاموزند که می توانند بدون آقا بالا ستر و رهبر سرنوشت خود را خود در دست گیرند. اگر حزب دموکرات واقعاً دموکرات و مردمی است باید در خدمت مردم قرار گیرد و نه در موازی آنها. راز موفقیت حزب ما در همینجا نهفته است که برای رای مردم ارزش قائل است. برای ما اراده آزاد مردم اصلی انگار ناپذیر است. اگر ما می خواهیم به دموکراسی واقعی برسیم باید اشتباهات نا آگاهیها و عقب ماندگی ها را هم که در تصمیمات مردم منعکس می شود تحمل کنیم در عین اینکه کوشش می کنیم

در میان مردم روشننگری کنیم. شما می دانید که اکثر پیشمرگان ما محل سکونت خود را ترک کرده اند و دائماً بر حسب شرایط به مناطق کوچکتر نقل و انتقال داده می شوند. آنها به کمک مردم احتیاج دارند. شبها باید در خانه های آنها بخوابند، با آنها غذا بخورند و با مردم زندگی کنند. پیشمرگان ستون فقرات حزب هستند و تنها جانیازی و از خودگذشتگی آنهاست که در چهار سال گذشته ما را در مقابل یورش رژیم حفظ کرده است. بنابراین طبیعی است که حزب برای پیشمرگان خود اهمیت ویژه ای قائل است. معالوف ما به هیچوجه حاضر نیستیم در این زمینه چیزی را به مردم تحمیل کنیم. مثلاً اقامت پیشمرگان در هر محل مستلزم موافقت شورا و خانواده مربوطه است. و ما مواردی می شناسیم که شورا شبانه پیشمرگه را از ده اخراج کرده است و ما کوچکترین اعتراضی نکردیم و بیجا بارها اتفاق افتاد ما ست که پیشمرگان مابه علت عدم توجه به مقررات از جانب شورا تنبیه شده اند. گرچه این موارد بسیار نادر بوده است ولی خود نشان دهنده این واقعیت است که ما رای مردم و نمایندگان آنان را محترم می شماریم و هرگز اجازه نمی دهیم ارکانها یا اعضای حزب نظر خود را به شوراها تحمیل کنند.

۲- تجربه شما به ویژه در این پنج سال اخیر اندوخته ای است بسیار گرانبها. شما در پشت جبهه های جنگ، زیر رگبار گلوله های رژیم خمینی، زیر چکله های ارتش و پاسدار مولود انقلاب، یعنی جامعه ای دموکراتیک را حفظ کرده و پرورش داده اید. برخی از روشنفکران و سیاستمداران ما بر این عقیده اند که عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی توده های مردم در ایران مانع از آن است که روابط دموکراتیک بتواند در جامعه ما - لا اقل طی سال های آینده - تحقق یابد. آیا تجربیات کردستان برایین ادعا خط بطلان نمی کشد؟

۱- به نظر من آنها که چنین سخن می گویند یا جامعه ما را نشانخته اند و یا تجربیات دو هزار و پانصد سال تاریخ ما را نادیده می گیرند. اگر استدلال می توانست کاری برای این مردم ستم دیده انجام دهد تاکنون کرده بود. مردم کردستان به خوبی نشان دادند که علیرغم عقب ماندگی های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی می توانند بر سرنوشت خویش حاکم شوند. مسائلی که عیب و نقصی در کارمان نیست ولی یک مطلب را می توانیم با قاطعیت اعلام کنیم و آن اینست که برای دست یابی به استقلال، آزادی، رشد و رفاه عمومی راهی جز دموکراسی برای ایران و خود - مختاری برای کردستان وجود ندارد.

پيام مسئول شوراي ملي مقاومت

ميهن ما در ميان احزاب و سازمانها و اتحاديه‌هاي سياسي مسري شده بود، نه فقط تا اين تاريخ اتحاد خود را حفظ کرده و قوام بخشیده است، بلکه صرفنظر از بسياري اختلافات عقيدتي و سياسي اعضا، آن‌ها يکديگر مي‌تواند در يک طرح مشخص براي خود مختاري کردن استان در چارچوب تماميت ارضي و وحدت ملي کل کشور به توافق برسد. گاريه در شرايط موجود تنها و تنها از شوراي ملي مقاومت ساختمان خود و خود دليل بسيار قاطع ديگري بر اين حقيقت است که اين شورا تنها جانسپين دموکرا - تيك و لايق و قدرتمند براي رژيم خون آشام خميني است.

به اين ترتيب براي نخستين بار پس از قريب به ۸ سال که از انقلاب مشروطيت ايران مي‌گذرد، در کسوت شوراي ملي مقاومت، با ائتلاف و اتحاد سياسي گسترده‌اي از نيروها و سازمانها و احزاب سراسري و منطقه‌اي مواجهيم که بيشتر از دو سال و چند ماه دوام آورده و بر سر مسائل خطيري از قبيل طرح صلح براي جنگ ايران و عراق با طرح خود - مختاري کردن استان ايران به اتفاق نظر رسیده و طرحهاي مشخصي نيز ارائه کرده است.

بديهي است پشتوانه چنين دوام و قوام و سرچشمه چنين توافق خطيري اساساً همانا رنج و قداي مقاومت مشروع ملي و انقلابي سراسر ميهن ما است که انگسبون در چارچوب شوراي ملي مقاومت با تدبير و خرد سياسي مزوج شده و دستيابي به ثمراتي از قبيل طرح حاضر را ميسر کرده است.

به بيان جامع تر مقاومت مشروع و عادلانه مردم ايران چه در تهران و چه در جنگل و کوهستان به آنچه ن بلوع مبارزاتي و سياسي نائل شده که مي‌تواند در چارچوب شوراي ملي مقاومت به نحوي گاملا در موکراتيک و مسئول از عهده مسائل غاضي همچون مسئله خود مختاري کردن استان برآيد و اضافه بر اين آن را مستقيماً با آزادي و استقلال و تماميت ارضي خدشه ناپذير کشور نيز پيوند بزند. يعني از نظر ما (شورا) بين دموکراسي پايدار و رفح استمرار و ستم مضاعف از مردم همچون مردم کردنستان رابطه‌اي مستقيم و اجتناب ناپذير وجود دارد که البته تنها در چارچوب شوراي ملي مقاومت يعني در چارچوب تنهها آترناتيو دموکراتيک و انقلابي، پاسخ مي‌يابد. چارچوبي که در ابعاد نظامي نيز خون پيشمرگان دليل حـزب دموکرات کردنستان ايران را با خون پيشمرگان بجاهد خلق در راستاي يک مقاومت شوکومند در منطقه کردنستان پيوند زده و درهم آميخته است.

علاوه بر اينها اتفاق نظر همه شخصيتها و اعضا شورا در طرح حاضر، به روشني مبن تعيين دموکراسي و اتفاق و همکاري در مبن اختلاف عقيدتي و مسلکي است. به عبارت ديگر اگر انعطاف و بردباري دموکراتيک جميع شخصيتها و اعضا شوراي ملي مقاومت نبي بود، ما هرگز از پس ندين و تصويب چنين طرحي بر نبي آمديم.

دقيقت بگويم: طرح حاضر نتيجه دموکراتيک، برود - بارانه و هيمراه با انعطاف برخوردار عقايد و آراء در داخل شورا است. عليلذا اين طرح نقطه نظر خاص شخصي يا گروهی و سازماني هيچ يك از ما نيست. في المثل چنانکه مي‌دانيد، چه آقاي بنی صدر يا سازمان مجاهدين خلق ايران و چه حزب دموکرات کردنستان ايران يا سايمر شخصيتها و سازمانها و گروهها و احزاب عضو شورا هر يك نقطه نظرها يا برنامه ها و طرحهاي خاص خود پيرامون مسئله خود مختاري کردنستان را بيس از اين ارائه کردند و لذا حق دارند که طرح حاضر را چه کلا و چه جزئاً کمال مطلوب فرد يا گروه خود تلقی ننمايند. اما

برداري از اين منابع و ثروتها ياري خواهند نمود.

۷- زبان کردی، زبان رسمي تدریس و مکاتبه داخلی در منطقه خود مختار است و در همه مراحل تحصيلي خلق آموزش به زبان کردی برای ساکنان منطقه به رسميت شناخته می‌شود.

زبان فارسی، در منطقه خود مختار نيز مانند ديگر مناطق ايران، زبان رسمي است و در مدارس همراه با زبان کردی آموزش داده می‌شود. مکاتبات ادارات منطقه خود مختار کردنستان با مرکز و ساير مناطق ايران و نيز ادارات وابسته به دولت مرکزی در منطقه خود مختار به زبان فارسی صورت می‌گيرد. کليه ساکنان غير کرد در کردنستان خود مختار در اشاعه فرهنگ خود آزادند و حق آموزش به زبان خود را دارند.

۸- کليه حقوق و آزاديهاي مصح در اعلاميه جهانسوی حقوق بشر و ميثاقهاي بين المللي مربوط به آن، نظير آزادي عقیده و بيان، آزادي مطبوعات، آزادي تشکيل و فعاليت احزاب و سازمانهاي سياسي، اتحاديه ها و شوراهای کارگری، دهقاني و صنفی، انجمن همسای دموکراتيک، آزادي انتخاب شغل و محل اقامت و آزادي مذنب در کردنستان خود مختار همانند ديگر نقاط ايران بدون هر نوع تبعيض جنسي، قومي، نژادي و مذهبي از تساوي حقوق اجتماعي، اقتصادي، سياسي و فرهنگي برخوردار خواهند بود.

۹- نظام قضايي جمهوری واحد است و در منطقه خود مختار دادگاهها طبق قوانين جمهوری و همچنين قوانين مصوب شوراي عالی کردنستان، به دعوي رسيدگی خواهند نمود.

نيروهاي انتظامي کردنستان خود مختار، همانند نيروهاي انتظامي ديگر نقاط کشور ضابط دادگستري ويژه و ملزم به اجرائ احکام و دستورها و قرارهاي محاکم و مقامات قضايي می‌باشند.

۱۰- ارگانهاي خود مختاري موظفند از مداخله در اموري که در صلاحيت ويژه دولت مرکزی شناخته شده است خود داری نموده و دولت مرکزی را در اجرائ وظايف خویش در منطقه ياري کنند. به همین نحو دولت مرکزی و ارگانهاي اجرائي آن از مداخله در اموري که در صلاحيت ويژه ارگانهاي خود مختاري شناخته شده اند ممنوعند و بايد ارگانهاي خود مختاري را در انجام وظايف خود ياري رسانند.

۱۱- دولت مرکزی در اجرائ وظيفه خود مبنی بر تامين سريع پيشرفت و توسعه کليه مناطق عقب افتاده کشور، موظف است که از درآمدهای عمومي سهم بيشتری را به رفع عقب ماندگی منطقه خود مختار کردنستان نيز تخصيص دهد.

۱۲- مردم منطقه خود مختار کردنستان مانند ساير هموطنان خود در سراسر ايران از طرق قانوني و بدون هيچگونه تبعيض در اداره امور کشور مشارکت خواهند نمود.

طرح حاضر در يک مقدمه و ۱۲ ماده در تاريخ ۱۷ آبان ۱۳۶۲ به اتفاق آراء در شوراي ملي مقاومت به تصويب رسيد.

منشور شد:

يادداشتهاي انتقادي

پيرامون مصوبات سومين کنگره کوموله

و

«برنامه حزب کمونيست»

انتشارات پيام آزادي

مسئله اينست که ما توانستيم دقيقاً در نقطه مقابل سياست هاي انحصارگرانه و ضد دموکراتيک شاهي و خميني دست در دست يکديگر به طرح واحدی هرچند هم بسا نقطه نظرهاي اخير شخصي و گروهيمان انطباق کامل نداشته باشد، دست بياييم. و از اين پس در کادر شوراي ملي مقاومت همگی به دفاع از آن ملزم هستيم. از اين نظر وظيفه خود می‌دانم به عنوان مسئول و سخنگوي شورا، صميمانه ترين تقدير و تهنيت را به همه برادران، رفقا، دوستان و شخصيتها و اعضا شورا تقديم نموده و از همه زحمات طاقت فرساي هفت ماه گذشته ايشان تشکر کنم. در اين ميان بخصوص بايد از زحمات اعضا کميسيون خود مختاري شوراي ملي مقاومت، آقا يان، هدايت الله متين دفتري (مخبر کميسيون)، دکتر ناصر پاکدامن، کاک ظيفور بطحايي (عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات) ک. فرهاد (نماينده شوراي متحد چپ)، مهندس محمود عضدانلو (نماينده مجاهدين) و يکي ديگر از اعضا شورا که بنا بر ملاحظات امنيتي نخواستند نامشان اعلام شود تقدير نمود.

رودخروشان خون شهدا ضامن پيروي محتوم

خلق ماست

مرگ بر خميني - سلام بر آزادي

مسئول شوراي ملي مقاومت

مسعود رجوي

۱۷/آبان/۱۳۶۲

طرح شوراي ملي مقاومت

براي خود مختاري کردنستان ايران

انتخاب می‌شوند. قوانين عمومي جمهوری در منطقه خود مختار لازم الاجراست. صويت شوراي يعالسي کردنستان نبايد ناقص قوانين عمومي جمهوری باشد.

۳- اداره کليه امور منطقه خود مختار کردنستان بجز اموري که ذيلاً در صلاحيت دولت مرکزی شناخته می‌شود در صلاحيت ارگان هاي خود مختاري است.

تعيين عالی ترين ارگانها برای اداره اين امور و نظارت بر فعاليت آنها به عهده شوراي عالی کردنستان است.

۴- حفظ انتظامات داخلی منطقه خود مختار به عهده ارگانهاي خود مختاري است که نيروي متناسب برای اين امر را با مراعات ماده ۲ طرح حاضر سازمان خواهند داد.

۵- امور مربوط به سياست خارجي و روابط خارجي، امنيت سراسري جمهوری و دفاع ملي (شامل حراست از مرزها، حفظ تماميت ارضي و وحدت جمهوری) در صلاحيت دولت مرکزی است. ارتش در منطقه خود مختار کردنستان نيز مانند ديگر نقاط ايران حق دخالت در امور انتظامي داخلی را ندارد.

۶- امور مربوط به تجارت خارجي و گمرکات، تعيين نظام پولی و مالي کشور، انجام وظايف مربوط به بانک مرکزی، تنظيم بودجه عمومي و برنامههاي اقتصادي که اهميت سراسري دارند و يا مستلزم سرمايهگذاريهاي کلان هستند در صلاحيت دولت مرکزی است.

اداره ساير امور اقتصادي منطقه خود مختاري در صلاحيت ارگانهاي خود مختاري است. بهر برداري از منابع طبيعي و ثروتهاي عمومي کشور که اهميت سراسري دارند در صلاحيت دولت مرکزی است که به نفع همه مردم ايران صورت می‌گيرد. در منطقه خود مختار کردنستان ارگانهاي خود مختاري دولت مرکزی را در بهره

معرفی کتاب:

شده بود و گره کورا انقلاب سوسیالیستی گشوده مسی گشت، در حالی که تمام مندرجات بین صفحه ۱۴ تا ۲۲ کتاب که به بررسی اوضاع اقتصادی - سیاسی جامعه روسیه قبل از انقلاب اختصاص دارد، حاکی از آن است که جامعه روسیه با مجموعه ظرفیت‌های اجتماعی - تاریخی اش در آن درجه از رشد تاریخی قرار داشت که بتواند انقلاب سوسیالیستی - آنگونه که مورد نظر مارکس و انگلس بود - در آن تحقق یابد، و بنابراین صرف نظر از این یا آن مورد مشخص، و مهم تر از آنکه لنین و لولک لنینی حزب یا "اپوزیسیون کارگری" و سایر گروه‌ها چه می‌گفتند و یا چه میکردند، آنچه حاصل آن میشد، سوسیالیستی نمیتوانست باشد. "عقب ماندگی و سطح پائین فرهنگ، عدم رشد همه جانبه بورژوازی و مناسبات سرمایه‌داری، وسعت جمعیت - دهقانی و گسترش تولید ما قبل سرمایه‌داری و عوامل مشابه - دیگر همگی نشانه آن بودند که جامعه روسیه هنوز آماده تغییرات سریع و وسیع سوسیالیستی رانداری تصور اینکه انقلاب روس قادر خواهد بود علی‌رغم همه اینها با ورهای خود راه کرسی نشاند و سوسیالیسم را جای‌گزین مناسبات موجود نماید، غیبر عملی می‌نمود. تصور جای‌گزین کردن چنین مناسباتی، آنگاه که هنوز وظایف تاریخی بورژوازی روس به انجام نرسیده بود، در واقع چیزی جز نادیده انگاشتن واقعیات جامعه و اراده گزافی محصی نبوده (جزوه، صفحات ۲۲ و ۲۳، تکیه از زاینده رودی) نویسنده جزوه، در واقع با این جمع‌بندی عملی با بیست علل سرنوشت آتی انقلاب روس را در متن فقدان پیش‌شرط‌های انقلاب سوسیالیستی جستجو نماید و نه در صرف نظر کردن جناح لنینیستی انقلاب از آرمان‌های سوسیالیستی، یا با فشاری "اپوزیسیون کارگری" بر روی این آرمان‌ها که گیریم حتی اگر این نمی‌شد، باز آنچه که تحقق می‌یافت، سوسیالیسم نبود یا حد اکثر مسح سوسیالیسم بود. نویسنده در صفحه ۲۵ جزوه به استنتاج بسیار درستی رسیده و می‌نویسد: "در واقع منشویک‌ها و یلخانیف با ارزیابی از اوضاع عمومی جامعه روسیه و توجه به نظرات مارکس و انگلس به این تحلیل تئوریک میرسیدند که زمینه برای قدرتی که عقب ماندگی را از میان برداشته و دمکراسی را برقرار کند و در عین حال پارا از امکانات و استعداد های جامعه فراتر نرود موجود بوده، اما چنین تحولی با توجه به واقعیات جامعه و شرایط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن، تنها می‌توانست تحولی بورژوازی باشد نه سوسیالیستی". [تکیه از زاینده رودی] بنابراین - کلید اصلی تحلیل سرنوشت انقلاب روس در تشخیص این امر است که "انقلاب سوسیالیستی اکثریت" و با رقبلا از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شکست خورده بود یک بار در فوریه ۱۹۱۷ و یک بار ۱۴ سال پیش در دسامبر ۱۹۰۵. شکست انقلاب ۱۹۰۵ و عدم تعمیق انقلاب بورژوازی در مکرانیک فوریه ۱۹۱۷ و تسخیر قدرت بوسیله بلشویسم، منجر به آن گردید که "واقعیات نادیده انگاشته شوند" و "اراده گزافی محصی" حاکم گردد. در هر دو این موارد، جناح بلشویکی و اپوزیسیون شریک می‌باشند. یکی بخاطر

با فشاری اولیه بر سر "آرمان‌های سوسیالیستی" و دیگری بخاطر سماجت در ضرورت با فشاری بر سر "ان آرمان‌ها". تازه گاهی واقع گزافی بلشویکی - (مثلا در مورد سیاست اقتصادی نونین نپ) ، مفید تر از آرمان گزافی "اپوزیسیون کارگری" (مثلا بحث مربوط به نظام کنترل کارگری) است (به-بعضی مربوط به نظرات پیرامون نظام مدیریت و هدایت فردی و جمعی در صفحات ۱۲۵ به بعد و بحث مربوط به سندیکا ها در صفحات ۱۴۵ به بعد کتاب مراجعه شود) . آشوب و تناقضی که در آغاز این بخش به آن اشاره نمودیم حاکی از عدم صراحت نویسنده کتاب در این زمینه است که بالاخره "آیا تحولات مورد لزوم جامعه روسیه تعمیق و انکشاف تحولات بورژوازی و مکرانیک بود یا تحقق تحول سوسیالیستی؟ و آشکار این عدم صراحت و تناقض آنجائی خود را بهتر نشان میدهد که پای مقایسه با نظرات بلشویکها و "اپوزیسیون کارگری" - به میان می‌آید، یا به عبارت دیگر مسئله انتقال به بلشویسم در پرتو توضیح نظرات اپوزیسیون صورت می‌پذیرد. در این مورد نویسنده کتاب بصورتی - هر چند غیر عمدی در کنار "اپوزیسیون کارگری" قرار میگیرد، اپوزیسیون که ضمن انتقاد به لنین، و خواستار انجام قطعاً تحولات سوسیالیستی بود. امری که ممکن نمیشد توانست باشد. رگه های چنین برخوردی از طرف نویسنده در برخی از موارد به چشم می‌خورند و در تضاد با نتیجه گیریهای قرار دارند که بر اساس آنها تحقق انقلاب سوسیالیستی در روسیه غیرممکن ارزیابی میگردد. روشن است که قصد نگارنده این سطور به هیچوجه یکسان قلمداد نمودن موضع نویسنده کتاب با مواضع "اپوزیسیون کارگری" نیست. هدف جلب توجه نویسنده و خوانندگان کتاب به این موارد مبهم و شبهه انگیز می‌باشد. بهر رو کوشش نویسنده کتاب، بخصوص با توجه به نوابودن چنین حرکتی در زمینه "کشف مجدد حقایق" کوشش قابل ستایش است، با این امید که انگیزه‌ها باشد برای رفیق نویسنده کتاب سایر رفقای دست اندرکار که وسیع تر و همه جانبه تر در این مورد به بررسی و تحقیق بپردازند.

زاینده رودی

پیام مسئول شورای ملی مقاومت

نخستین بار در طول تاریخ ایران، بر سر یکی از بفرنجی ترین سبایل کشور - یعنی مسئله "خود مختاری کردن استان - به اتفاق آراء" در یک طرح مشخص به توافق رسیده است. مسئله‌ای که همگان می‌دانند بر سر آن تاکنون بسیاری خونها ریخته شده، و هزاران هزار از هموطنان ما بی سرپرست و یا بی‌خانمان و دریدر و آواره شده‌اند. علیهذا از جانب شورای ملی مقاومت، همراه و همصدا با همه شخصیتها و سازمانها، احزاب و گروههای عضو یا وابسته به آن، تصویب طرح حاضر را به طایفه "سک موفقیات عظیم سیاسی در بنای ایرانی آزاد و عاری از قهر و انقاص و ستم، به عموم هموطنان در سراسر کشور و ویژه در کردستان تبریک و تهنیت گفته و با ایمان به سقوط محتوم و اجتناب ناپذیر رژیم درمانده و جنگ افروز خمینی،

صلح و صفای پایدار داخلی و خارجی را در تمامی این - مبین جروح و خونین آرزو می‌کنم و امید وارم طرح‌های شورای ملی مقاومت هر چه سریعتر جامه "عمل" ببوشند و به مرحله "اجرا" برسد. اگر چه بدیهی است که همانند هر طرح یا قانون دیگری - هر چند هم آن طرح عالی و علمی قابل اجرا باشد - نمی‌توان انتظار داشت که تمامی مفاد آن یکسبه تحقق یابد. حقیقتی که شورای ملی مقاومت نیز با واقع بینی تمام و بدور از هرگونه عوام فریبی و توهم پراکنی، آن را مد نظر داشته، اما در عین حال چنانکه در مقدمه "طرح آمده است، دولت موقت جمهوری مکران - تیک اسلامی ایران را اکیدا "موظف می‌سازد تا "بسرای تحقق این طرح تلاشهای لازم را مبذول دارد". چرا که کلیه "اعضای شورای ملی مقاومت (منجمله آقای دکستر قاسم و دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران) فی‌الثل در رابطه با مراجعه به آراء عمومی مردم منطقه کردستان جهت تعیین قلمرو جغرافیائی منطقه خود مختار کردستان ایران، بر آن بودند که این کاری است که نه ما و نه هیچکس دیگر نمی‌تواند در همان فردای سقوط رژیم خمینی و در یک ضرب الاجل بسیار کوتاه آنهم به نحوی درست و نامخوش آنرا به سرانجام برساند بخصوص که مراجعه به آراء عمومی مردم سراسر ایران به منظور تشکیل مجلس موسسان و قانون گذاری ملی (به عنوان اصلی ترین وظیفه دولت موقت در رابطه با انتقال حاکمیت به مردم) نیز در دستور کار دولت موقت قرار دارد. بنابراین ما (شورا) خود بر پیچیدگی و بر ابعاد مختلف کار فوق العاده مهم خود که حقایق قد چارخی در مسیر تضمین تمامیت و تأمین صلح و مسالمت پایدار داخلی و احقاق حقوق حقه ملت ستمزده کرد است، و توقف کامل داریم و به همین دلیل از بفرنجی آن نمی‌هراسیم. گو اینکه دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران در حدود اختیارات و توانایی های خود منتها درجه تلاش ممکن را در جهت تحقق و اجرای طرح حاضر مبذول خواهد نمود. هموطنان عزیز، بسیار طبیعی می‌نماید که همه "مرتجعین، ایسادی دست‌نشانده و فتنه‌گران و شواشکنانی که طی دو سال و چند ماه گذشته علیرغم تمامی تشبثات ارتجاعی، امپریالیستی و فرصت طلبانه نتوانسته‌اند در تجزیه و متلاشی کردن تنها آلترناتیو دمکراتیک - یعنی شورای ملی مقاومت - کترین توفیقی حاصل کنند، به مجرد انتشار طرح حاضر از "راست" و یا از مواضع "چپ نمایانه" تازیدن خود بر شورای ملی مقاومت را مضاعف کنند. اما چنانکه در اتفاق آراء ما (شورا) در طرح حاضر ملاحظه می‌کنید، انسجام روشنی شورای ملی مقاومت - علیرغم تمام اختلاف نظرهای عقیدتی و سیاسی و سازمانی اعضا آن - پیوسته در چارچوب برنامه شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران و سایر اسناد و مصوبات شورا افزایش می‌یابد. این حقیقت از سوی دیگر نشان آنست که برای یک ایران دمکراتیک، برای صلح و آزادی، برای امنیت سیاسی و اجتماعی، و برای توسعه و نوسازی ملی هیچ راه حل دیگری جز شورای ملی مقاومت موجود نیست. شورائی که برغم تمامی توطئه‌ها و تلاشهای مذبحخانه استعماری و ارتجاعی و انحرافی و برغم تمام حملات و هجوم ناجوانمردانه‌ای که از بسیاری جوانسب متوجه آنست، برغم همه تشبثات و تبلیغات ضد انقلاب غالب و مغلوب، برغم تمامی سوابق تفرقه و انشعاب و متلاشی شدنی که در فضای سیاسی سالیان گذشته و حال

معمولی کتاب:

زمینه های گذار به نظام تک حزبی در روسیه شوروی

۱۹۱۷ - ۱۹۲۱

انتشارات بازتاب

پیام مسئول شورای ملی مقاومت

بنام خدا

بنام ایران و بنام آزادی

هموطنان عزیز ، مردم سراسر ایران ،
هموطنان مقاوم کرد ، پیشمرگان دلیر ،

بدین وسیله طرح شورای ملی مقاومت برای خود مختاری
کردستان ایران را به استحضار عموم می رسانم ، طرح حاضر
نتیجه مطالعات و بررسی های جامع و بحث ها و مشورت های
فراوان و جلسات متعدد و متادای شورا طی هفت ماه
گذشته است. این طرح را رئیس جمهور بنی صدر و احزاب
سازمانها ، گروهها و شخصیت های عضو شورای ملی مقاومت
به اتفاق آراء تصویب کرده اند .

به این ترتیب شورای ملی مقاومت به مثابه تنه
جاننین دموکراتیک و قدرتمند برای رژیم سرکوبگر و خون
آشام خمینی باردیگر در مسیر آزادی و استقلال میهن
و دفاع از تمامیت ارضی ایران و حاکمیت و وحدت ملی
تعمای این مرز و بوم ، راه حلی عادلانه ، صلح آمیز و
دموکراتیک برای یکی از مسائل بفرنج سیاسی و تاریخی
کشورمان جستجو کرده است. منظور مسئله کردستان
ایران و ملیت ستم زده کرد در میهن ماست که طی
سالیان متادای تحت ستم مضاعف رژیم های مختلف به سر
برده و ناگزیر از مقاومت و مبارزه بوده است. مسئله ای که
رژیم های سرکوبگر سلطنتی و خمینی علیرغم اعمال قهر
وحشیانه نه تنها هرگز قادر به حل آن نبودند بلکه آن را
بطور دائم بفرنج تر و بیچیدتر نیز کردند . کما اینکه
قدرتها و ایادی استعماری نیز ضمن یکدیگر و پنجاه سال
گذشته پیوسته بر آن بوده اند تا با سوء استفاده از تنوعات
قومی و ملی ایران و مسائل مربوط به حقوق ملیتها ، از یک
سو تمامیت ارضی و وحدت ملی کل کشور را به زیر علامت
سئوال بکشند و از سوی دیگر با برچسب ناروای "تجزیه
طلبی" زمینه ها و وسایل سرکوب هرچه بیشتر را تدارک
دیده و مانع به ثمر رسیدن مبارزات و درخواست های
عادلانه مردمی همچون مردم کردستان شوند . بخصوص
که لاینحل ماندن اینگونه مسائل و تداوم بحرانها ،
درگیریها و خون ریزیهای ناشی از آنها چه در گذشته
چه در آینده جز در خدمت استمرار و تحکیم سلطه
استبداد و وابستگی و جز بر ضد آرمانهای آزادی خواه
هانه و استقلال طلبانه تمامی خلق ایران نبوده و نخواهد
بود .

اما اکنون چنانکه به ضمیمه ملاحظه خواهید کرد ،
شورای ملی مقاومت که شورائی مرکب از شخصیتها ، احزاب
و سازمانها و گروههای مختلف با ایدئولوژیها و خط مشی
ها و پایههای اجتماعی و طبقاتی گوناگون است ، بسیاری

بقیه در صفحه ۱۱

از نوشته خود (ص ۷۴) در چند سطر بطور گذرا
اشاره می نماید که : (رگه هایی در این گرایش
به انحصار طلبی و لجاجت بر روی دسیسین و مرکزیت
افراطی ، از همان ابتدا ، یعنی از همان سالهای
۱۹۰۲ در زمینه های عقیدتی بلشویسم مشاهده می
شد) ، اما چنین ابراز نظر درستی ، در تمام نوشته ،
هیچگاه بصورت پیگیرانه تعقیب نشده و این زمینه
های عقیدتی که بعد ابراساس آنها ، گذار عملی به
نظام تک حزبی وقوع یافت ، در خطوط اصلی خود
ترسیم نشده اند . واقعیت آن است که بررسی
سالهای پس از انقلاب اکبر ، ۱۹۱۷ - ۱۹۲۱ به
طور اجتناب ناپذیر پراپیدایش "لنینیسم" در جنبش
سوسیالیستی و نتیجتاً بصورت تنگ تنگ با نظرات
لنین پیرامون تئوری و تشکیلات حزب طبقه کارگر ،
دولت و انقلاب ، دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم ،
انقلاب بورژوا دموکراتیک مرتبط می باشد . ترسیم
چگونگی گذار به نظام تک حزبی در روسیه در سالهای
پس از انقلاب اکتبر زمانی همه جانبه تر می توانست
باشد ، اگر نویسنده در بررسی خود به گذشته انقلاب
اکتبر اشاره کرده و در متن این نگرش ، جریان سه
وجود آمدن "لنینیسم" را در تند پیچهای تاریخی
سالهای تشکیل حزب ، انقلاب ناکام بورژوا دموکراتیک
سال ۱۹۰۵ روسیه ، و بالاخره تعمیم نظرات
لنین و سرانجام انشعاب در انترناسیونال دوم در
سالهای جنگ ، توضیح میداد . چون به هر روی
توان پذیرفت که گذار به نظام تک حزبی یک تصادف
تاریخی در فراراه یک انقلاب بوده است ، بلکه
قطعا ریشه های این مسئله را میتوان در تاریخ
انقلاب پیدا نمود . بنابراین کتاب در این زمینه
جواب گوی همه جانبه عنوان خود نمی باشد .

دوم آنکه کتاب در برخی موارد حامل یک روح پر
اشوب در خود متناقض است . به نظر میرسد نویسنده
هرچند که به "زمین بی حاصل" گذشته بانگای
انتقادی میگرد ، اما در عین ترک آن ، گاهی بسه
احترامش کلاه از سر میگذارد گاهی جسارت خود
را از دست میدهد ، گاهی دچار عدم صراحت و
تردید میشود و بالاخره گاهی این تصور را در خواننده
القاء میکند که گویا میتوان در آن "زمین بی حاصل"
کشت نمود "بحث بر سر نتایج انقلاب اکتبر است ،
انقلاب سوسیالیستی اکبر" در روسیه و نویسنده ،
علی رغم آنکه بد رستی و در موارد متعدد به عدم
امکان تحقق انقلاب سوسیالیستی در جامعه عقب
مانده روسیه اشاره میکند اما گاهی اوقات علل گذار
به نظام تک حزبی را در "تجدید نظر طلبی" نسبت
به آرمانهای انقلاب اکتبر "پشت پا زدن بسه
آرمانهای انقلاب اکتبر" بیان میکند و در ایمن
ابراز بررسی نظرات اپوزیسیون ، گاهی این توهم
را به وجود میآورد که چنان که حزب بلشویک مثلاً
نظرات "اپوزیسیون کارگری را در زمینه وفاداری به
آرمانهای پرولتاریائی می پذیرفت ، "حاکمیت طبقه
کارگر در شوروی را قبول می نمود ، آنگاه مسئله حل
بقیه در صفحه ۱۱

اخیرا کتابی به عنوان "زمینه های گذار به نظام
تک حزبی در روسیه شوروی" به قلم حمید شوکت
یکی از چهره های آشنای مبارزین خارج از کشور
انتشار یافته است . نویسنده کتاب کوشی میکند
به استناد به وقایع تاریخی و نوشته های مختلفی که
از جوانب گوناگون با این امر برخورد نموده اند ، روند
حاکمیت حزب بلشویک روسیه را در سالهای پس از
انقلاب اکتبر بررسی نموده و زمینه های مطلق
العنان شدن آن را توضیح دهد . صرف نظر از این
که نویسنده تا چه اندازه در این بررسی موفق
گشته و علی رغم نواقص معینی که در نوشته مذکور
به چشم میخورد و در پائین به آنها اشاره خواهد
شد نفس اقدام به این بررسی ، توسط یکی از
رهروان جنبش چپ ایران ، که خود سالها در "زمین
بی حاصل" جزییات و گمبهای متداول محصول
"لنینیسم" کشت بی حاصل نموده است ، اقدامی
شجاعانه "وست شکنانه" و بدین خاطر قابل
ستایش است . بررسی واقع بینانه تاریخ جنبش
سوسیالیستی بین المللی ، برای جنبش چپ ایران
که چندین دهه زیر سیطره و حاکمیت بی چون و
چرای "اصول لنینیسم" قرار داشته و هنوز نیز دارد
اقدامی بسیار ضروریست . چپ ایران باید بیسا
موزد که میتوان از انقلاب اکتبر ، به گونه ای دیگر
نیز آموخت ، گونه ای به غیر از آنچه تا کنون مر
سوم بوده است . کتاب مذکور به عنوان یک نوشته
فارسی میتواند در این زمینه برای پویندگان جنبش
چپ ایران مفید واقع شده و بدین خاطر مطالعه
آن توصیه میگردد .

در عین حال ضروریست به چند نکته انتقادی نیز
اشاره گردد : اول آنکه به نظر میرسد ، نویسنده
مقطع تاریخی چندان مناسبی را برای بررسی
خود انتخاب ننموده است . موضوع کتاب زمینه های
گذار به نظام تک حزبی در روسیه شوروی بین سال
های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ است . این درست است
که اگر قرار باشد زمینه های عملی چنین گذاری را
بررسی نمود مسائل مذکور ، سالهای بسیار رسر
اهمیتی هستند ، سالهایی که در آن حزب بلشویک
هرگونه مخالفت و اپوزیسیون را چه در صفوف خود و
چه در خارج از خود ، سرکوب نموده و بدین ترتیب
سنگ بنای نظام دیکتاتوری حزبی را پایه ریزی نمود
اما زمانی که بحث بر سر بررسی عمومی و کلی این زمینه
هاست ، آنوقت تنها ترسیم چند مورد عملی [فاکتد
های تاریخی] کفایت نموده و باید پارا از آن فراتر
گذاشت و آن موارد را در رابطه منطقی باریشه ها
و عوامل به وجود آورنده شان [تصویر تاریخی] مورد
نظاره قرار داد . بدین خاطر در رابطه با موضوع
کتاب ، بسیار ضروری بود ، اگر نویسنده ، زمینه های
این گذار در ریشه های تئوریک - تاریخی
"لنینیسم" نیز مورد بررسی قرار میداد و خواننده را
در این استفهام باقی نمی گذارد که گویا بررسی
سالهای مورد نظر نویسنده برای دریافت علل این
"گذار" کفایت میکند . اگرچه نویسنده در جایی

پایام آزادی

آدرس
جدید:
SMT
POSTFACH 1043
1000 BERLIN (WEST) 31

حساب بانکی جدید:

SMT
POSTSCHECKAMT BERLIN WEST
KONTO-NR.: 4272 49-108
BLZ 100 100 10

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به «شورای ملی مقاومت» پیوندیم